

## زنده گی نامه زنان صحابه

نویسنده : عبدالکریم غریق

قسمت نهم

### امامه دختر اشج عبدی

امامه دختر منذر یا منقذ بن عائذ عبدی ملقب به اشج عبدی بوده، و ضمناً زوجه ای خواهرزاده اشج عبدی یعنی عمرو بن عبدالقیس نیز می باشد. و اشج عبدی در همان سالیکه هجرت نبی اکرم(ص) صورت گرفت، عمرو بن عبدالقیس خواهرزاده و داماد خود را به حضور رسول الله(ص) به مکه فرستاد، تا او را از چگونگی احوال پیامبر اسلام و وضعیت مسلمانان با خبر سازد. عمرو بن عبدالقیس بعد از دیدن رسول الله(ص) ایمان آورد، و بعد از مراجعت او از مکه همسرش امامه نیز مسلمان شد.

الاصابه صفحه ۶۰۱، ۶۰۲ و ۱۶۳۶

حياة الصحابیات صفحه ۶۶

### امامه دختر بشر انصاری

امامه دختر بشر بن وقش بن زغبه بن زعورا بن عبدالاشهل انصاری بوده، و مادرش فاطمه دختر بشر- بن عدی بن ابی غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج انصاری خزرجی می باشد. نامبرده خواهر عباد بن بشر است، که در غزوه بدر و تمام غزوات دیگر به همراه رسول الله(ص) اشتراک داشت، و در جنگ یمامه به شهادت رسید.

امامه موصوفه را محمود بن مسلمه بن سلمه بن خالد بن عدی بن مجدعه بن حارثه از قبیله اوس به نکاح گرفت، که از ایشان اولاد نیز متولد گردید.

محمد بن عمر واقدی و ابن ماکولا<sup>۱</sup> گفته اند: امامه دختر بشر همچنین مادر علی بن اسد بن عبید بن سعیه(سعید) هدلی بوده است، و میگویند: خاندان هدلی از تبار بنی قریظه اند، و هدل برادر قریظه بوده، و

---

<sup>1</sup> --- علی ابن هبة الله عجلى جرباذقانى (گلبایگانی) بغدادی عکبری مشهور به ابن ماکولا : علی بن هبة الله بن علی بن هبة الله بن جعفر عجلى جرباذقانى (گلبایگانی) بغدادی ، مشهور به ابن ماکولا و ملقب به سعدالملک و مکنی به ابونصر بوده، و او راست : I : الأکمال فى رفع الإرتیاب عن المختلف والمؤتلف للأسماء والکنى والأنساب . 2 تهذیب مستمر الاوهام علی المؤتلف والمختلف من أسماء الأعلام . 3 مفاخرالقلم والسیف والدینار 4 کتابی در علم حدیث . در کتاب کشف الطنون آمده است: علی بن ابی القاسم وزیر (هبة الله) بن علی بن جعفر بن علقان بن محمد بن دلف بن ابی دلف قاسم عجلى عکبرى امیر سعدالملک ابونصر بغدادی معروف به ابن ماکولا در سال 429 هجری قمری در منطقه عکبرا متولد گردید، و در سال 487 در گرگان به قتل رسید.

و ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایه والنهایه می نویسد: أبو نصر علی بن هبة الله بن ماکولا در سال 402 هجری قمری متولد گردید ، وی از جمله حفاظ بوده ، و مطالب زیادی را در حافظه داشت ، و او راست کتاب الإکمال فى المؤتلف والمختلف ، که نامبرده بین کتاب عبدالغنی بن سعید و کتاب دارقطنی و دیگران جمع کرده ، و چیز های زیادی اما نیکو و مفید را بر آنها افزوده است . وی نحوی برجسته فصیح العبارة و شاعری نیکو بیان بوده است .

اما ابن جوزی میگوید: از شیخ خود عبدالوهاب شنیدم ، که بر دینداری ابن ماکولا ایراد می گرفت ، و میگفت: علم محتاج به دین است . و طبق گفته ابن جوزی موصوف بعد از سال 480 هجری قمری در خوزستان به قتل رسید .

و ابن عماد حنبلی در کتاب شذرات الذهب آورده است: ابن ماکولا ، حافظ بزرگ ، امام ابونصر علی بن هبة الله بن علی بن جعفر بن علی بن محمد بن دلف بن امیر جواد ابی دلف قاسم بن عیسی عجلى ، امیر سعدالملک ابونصر بن ماکولا بوده ، و اصل وی از جرباذقان ( گلبایگان ) از نواهی اصفهان است ، وی گلبایگانی و بعد بغدادی است، مردی شریف و دارای تصنیفاتی بوده، و در بغداد بعد از خطیب بغدادی کسی دانسته تر از وی نبود، وی در عکبرا در سال 422 هجری قمری زاده شد، و پدرش وزیر خلیفه عباسی قائم بامرالله و عموبش سمت قاضی القضاة را بدوش داشتند، نامبرده از ابوطالب بن غیلان و همقطاراننش حدیث شنیده است.

ایشان را در شمار بنی قریظه آورده اند، اما عبدالله بن محمد بن عماره میگوید: مادر علی بن اسد بن عبید بن سعیه (سعید) هدلی دختر سلامه بن وقش بن زغبه بن زعورا بن عبدالاشهل بوده است.

امامه نیز اسلام آورده و با پیامبر اسلام (ص) بیعت نموده است.

محمد بن سعد در کتاب طبقات می نویسد: امامه دختر بشر- بن وقش بن زغبه بن زعورا بن عبدالاشهل، مادرش فاطمه دختر بشر بن عدی بن ابی غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج است، او خواهر عباد بن بشر است، که در جنگ بدر و تمام جنگ های دیگر همراه پیامبر (ص) بوده، و در جنگ یمامه شهید شده است.

امامه را محمود بن مسلمه بن سلمه بن خالد بن عدی بن مجدعه بن حارثه از قبیله اوس به همسری گرفت، و امامه برای او فرزند آورد.

واقدی گفته است: امامه مادر علی بن اسد بن عبید بن سعیه هدلی است، و افزوده است: خاندان هدل از قریظه اند، و تبار خود را از ایشان می دانند.

عبدالله بن محمد بن عماره هم میگوید: مادر علی بن اسد بن سعیه هدلی دختر سلامه بن وقش بن زغبه بن زعورا بن عبدالاشهل است. امامه به گفته واقدی مسلمان شده، و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

الاصابه صفحه ۱۶۳۶

اسدالغابه جلد هفتم صفحه ۱۸ و ۱۹

حیة الصحابیات صفحه ۶۴

طبقات محمد ابن سعد جلد هشتم صفحه ۳۳۳

## امامه دختر حارث هلالی

امامه دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رویه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه هلالی خواهر ام المومنین میمونه دختر حارث هلالی زوجه ای رسول الله (ص) را بعضی از روایات از جمله ابو عمر ذکر کرده اند، اما اغلب مورخان گفته اند: این گفته اشتباه است، و آورده اند که از برای میمونه خواهری

---

حمیدی میگوید: مراجعه نکردم به خطیب بغدادی مگر اینکه مرا به کتابی حواله نموده، و آنرا جستجو نمودم تا در یافتم. و هر وقت به ابن ماکولا مراجعه نمودم، مرا از حافظه اش جواب داد، و طوری بود، که میگفتی عیناً از داخل کتاب میخواند.

و ابو سعد سمعانی میگوید: ابن ماکولا مردی خردمند، عارف، نحوی، خوشنویس و شاعری برجسته بود. و ذهبی گفته است که در تاریخ وفات او اختلاف است.

و ابن خلکان میگوید: کتاب (الإكمال) امیر ابو نصر در نهایت قابل فهم و درک و بدور از التباس، پیچیده گی، سخته گی و اشتباه است، و بر آن اهل دانش از جمله محدثین اعتماد کامل دارند، زیرا هیچ کتابی مثل آن مسائل را واضح و روشن بیان نکرده، و در مسائل مؤتلف، مختلف و مشتبه توضیح نداده، و آن کتاب در نهایت توانائی و دانسته گی نگاشته شده است، و به همراه همین کتاب احتیاجی نیست، که برای پی بردن به علم و دانش وی راه دیگری جستجو شود، زیرا که وجود همین کتاب دلالت بر کثرت اطلاعات، حافظه و إتقان وی دارد.

و از اشعار منسوب به ابن ماکولا این است:

قوص خیامک عن أرض تھان بها وجانب الذل إن الذل یجتنب

وارجل إذا کان فی الأوطان منقصة فالمندل الرطب فی أوطانه حطب

ولادت ابن ماکولا در عکبرا در پنجم شعبان سال 421 هجری قمری و قتلش را توسط خدمتکارانش در گرگان و طبق گفته بعضی ها در خوزستان بوده، و تعدادی هم قتل او را در شهر آهواز گفته اند.

حمیدی میگوید: ابن ماکولا به طرف خراسان حرکت نموده، و او را غلامانی ترک همراهی می کردند، آنها او را به قتل رسانیده، مالش را گرفته، فرار کردند، و ریختن خونش هم باز جوئی نگردید. خداوند (ج) بر وی رحمت کند.

لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه 16124

کشف الظنون جلد پنجم صفحه 556

البدایه والنهایه جلد ششم صفحه 159

شذرات الذهب جلد چهارم صفحه 87 و 88

نه از طرف پدری و نه هم مادری به اسم امامه وجود نداشته است، و خواهران پدری میمونه همان لبابه الكبرى مکنی به ام فضل زوجه حضرت عباس و لبابه الصغری زوجه ولید بن مغیره مادر خالد بن ولید بوده اند. و سه خواهر مادری نیز داشته که مجموعاً شش خواهر می شوند، که ما به شرح حال هر یک از ایشان در جایش خواهیم پرداخت.

و در کتاب ناسخ التواریخ نیز آمده است که امامه بنت الحارث بن الحزن الهلایه خواهر میمونه زوجه رسول خداست.

الاصابه صفحه ۱۶۳۶

الاستیعاب جلد چهارم صفحه ۳۵۱

اسدالغابه جلد هفتم صفحه ۱۶۳۶

حیة الصحابیات صفحه

ناسخ التواریخ جلد نهم صفحه ۴۰۱

### امامه دختر حارث بن عوف

امامه دختر حارث بن عوف بوده، و میگویند: نامبرده همان برصاء مادر شیبیب بن برصاء معروف میباشد.

اما بعضی از مورخین اسم برصاء را قرصافه گفته اند.

الاصابه صفحه ۱۶۳۶

حیة الصحابیات صفحه ۶۷

### امامه دختر حطیئه عبسی

امامه دختر حطیئه (جرول) بن اوس بن مالک بن جویه بن مخزوم بن مالک بن غالب بن قطیعه بن عبس عبسی شاعر معروف زبان عرب بوده، و او را محمد بن سلام جمحی، به نقل از یونس بن عبید یادآوری نموده، و قصه ای در باره وی را نقل نموده، که دلالت بر آن دارد، که نامبرده در زمان جاهلیت نیز به همراه والدین خود بوده است، و در این باره شعری را از پدرش آورده، که آنرا زمانی سروده که شترش را دزدیده بودند، و آن چنین است:

و نحن ثلاثة و ثلاث ذود فقد جار الزمان علی عیالی

الاصابه صفحه ۱۶۳۶

حیة الصحابیات صفحه ۶۶

### امامه دختر ابی الحکم غفاری

امامه دختر ابی الحکم غفاری بوده، و از وی پدرش حکیم حدیث روایت نموده، و اسم وی را صاحب کتاب التجرید چنین آورده است.

اما ابو عمر اسم او را امه دختر ابی الحکم غفاری گفته، و ابن اثیر جزری<sup>۲</sup> صاحب کتاب اسدالغابه، و ابن عبدالبر قرطبی صاحب کتاب الاستیعاب نیز اسم او را امه دختر ابی الحکم غفاری گفته اند.

<sup>۲</sup>-- علی بن محمد شیبانی جزری مؤصلی شافعی : امام عزالدین علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی جزری مؤصلی شافعی مکنی به ابوالحسن و معروف به ابن اثیر جزری ، فقیه ، مؤرخ ، ادیب ، حافظ و عالم به علم لغت ، بیان و نسب و فردی ذکی ، هوشیار و با حشمت بوده است. وی در جمادی الاول سال 555 هجری قمری در جزیره ابن عمر متولد گردید، و در آنجا پرورش یافت، سپس به مؤصل رفت ، و بین مؤصل و بغداد رفت و آمد می نمود ، و در نزد ملوک مؤصل مقرب بود، سفری به شام داشت، و در آخر در مؤصل اقامت گزید ، تا در آنجا در شعبان سال 630 هجری قمری وفات یافت.

و ابو موسی اسم او را امیه آورده، و میگوید: پسرش سلیمان بن سحیم از وی و او از پیامبر اسلام (ص) حدیثی را در باره قدر روایت نموده است.

و مستغفری نیز اسم او را امیه آورده، اما خطیب او را امیه دختر ابی صلت گفته است.  
و ابو عبدالله ابن منده در تاریخش اسم او را آمنه دختر ابی صلت نگاشته، و عبدالغنی<sup>3</sup> در کتاب المثنبه نیز اسم او را آمنه دختر ابی صلت آورده است.

و طبرانی اسم او را امه دختر ابی الحکم غفاری گفته، و از حجاج بن عمران سدوسی، و او از یحیی بن خلف<sup>4</sup>، و او از عبدالاعلی، و او از محمد بن اسحاق، و او از سلیمان بن سحیم<sup>5</sup>، و او از امه دختر ابی الحکم غفاری روایت نموده، و میگوید: از رسول الله (ص) شنیدم، که فرمودند:

---

علاوه بر خود ابن اثیر دو برادر دیگرش نیز افرادی مشهور در صحنه علم و سیاست بودند. اول - مجدالدین ابو سعادت مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی از محدثین مشهور و صاحب کتاب جامع الاصول می باشد، که در سال 554 هجری قمری متولد و در سال 606 هجری قمری وفات یافته است. دوم - ضیاء الدین ابوالفتوح نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی که وزیر ملک افضل علی بن ناصر فاتح بیت المقدس و امیر دمشق بوده، و در سال 558 هجری قمری متولد و در سال 637 هجری قمری وفات یافته است. ابن خلکان میگوید: خانه ابن اثیر در مؤصل مجمع علماء و فضلاء بوده، و او را در شهر حلب ملاقات نمودم، و فردی کامل الفضائل، متواضع و با اخلاق یافتم، و بعد با او مراوده و رفت و آمد داشتم. و در کتاب العبر آمده است که وی آدمی بلند مرتبه، بزرگوار و کثیرالفضائل بوده، و خانه اش مجمع فضلاء و دانشمندان بوده است. نامبرده از ابوالفضل خطیب مؤصل و دیگران روایت داشته، و در بیست و پنجم شعبان سال 630 هجری قمری به عمر هفتاد و پنج سالگی در گذشته است. آثار ابن اثیر عبارت اند از: 1 تاریخ الکامل که حوادث تاریخی را تا سال 628 هجری قمری به رشته تحریر درآورده است. 2 کتاب أسدالغابه فی معرفة الصحابه که آنرا از بین کتب سیره صحابه ابن منده، ابو نعیم، ابن عبدالبر و ابو موسی جمع آوری نموده، و بر آن اضافاتی نیز افزوده است. 3 آداب السیاسة. 4 تاریخ دولت اتابکيه در مؤصل 5 تحفة العجائب و طرفة الغرائب فی التاريخ. 6 الجامع الکبیر فی علم البیان. 7 کتاب الجهاد. 8 اللباب فی تهذیب الأنساب و آن کتاب (الأنساب) ابی سعد سمعانی را تلخیص و مختصر نموده، و چیزهای بر آن افزوده است. 9 تاریخ مؤصل. و تالیفاتی دیگر.....

کشف الظنون جلد پنجم صفحه 566

البدایه والنهایه جلد هفتم صفحه 142

شذرات الذهب جلد پنجم صفحه 242 و 243

لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه 16115

مقدمه تاریخ الکامل و مقدمه کتاب أسدالغابه

<sup>3</sup>-- عبدالغنی بن سعید ازدی مقدسی مصری: عبدالغنی بن سعید بن علی بن بشیر بن مروان بن عبدالعزیز ازدی مکنی به ابو محمد مقدسی مصری شیخ حفاظ حدیث و عالم به انساب و متفنن بود. نامبرده در سال 332 و بقول حاجی خلیفه در سال 333 هجری قمری در قاهره متولد و در سال 409 هجری قمری درگذشت. و تالیفات او عبارت اند از: 1 آداب المحدثین. 2 کتاب الغوامض. 3 کتاب المتوارین. 4 المختلف والمؤتلف فی مشتهه أسماء الرجال. 5 مشتهه النسبه.

کشف الظنون جلد پنجم صفحه 474

لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه 15712 به نقل از اعلام زرکلی

<sup>4</sup>-- یحیی بن خلف باهلی بصری جواری: یحیی بن خلف باهلی مکنی به ابو سلمه بصری و معروف به جواری از جمله اتباع تابعین و از اهالی بصره بوده، و از عبدالاعلی بن عبدالاعلی، عبدالوهاب ثقفی، معتمر بن سلیمان، محمد بن ابی عدی، عبدالله بن مسلم، عمر بن علی مقدمی، بشر بن مفضل، روح بن عباد، ابی عاصم و دیگران حدیث روایت نموده، و از او مسلم، ابو داؤد ترمذی، ابن ماجه، ابوبکر بن ابی عاصم، ابوبکر بزاز، ابوبکر بن ابی الدنیا، معمری، حسن بن علیل، بکر بن محمد بزاز، جعفر بن أحمد، ابن فارس، ابو خلیفه و دیگران روایت نموده اند. ابن حبان او را در شمار ثقات آورده، و موسی بن هارون میگوید: طبق آنچه به ما رسیده، وفاتش در بصره در سال 242 هجری قمری بوده است.

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه 128

تقریب الثقات صفحه 1286

تقریب التهذیب صفحه 353

الکاشف جزء سوم صفحه 241

<sup>5</sup>-- سلیمان بن سحیم مدنی: شرح حال سلیمان بن سحیم مدنی را صاحب کتاب تهذیب التهذیب آورده، و مینویسد: سلیمان بن سحیم مکنی به ابو ایوب مدنی مولای خزاعه بوده. و بعضی هم او را مولای آل حنین گفته اند. نامبرده از

(ان الرجل ليدنو من الجنة حتى مايكون بينه وبينها إلاذراع فيتباعد عنها ابعد من صنعاء)  
ترجمه: مرد نزدیک میشود، به بهشت تا جائیکه بین او و بهشت چند متری باقی نمی ماند، و باز از آن دور میشود، دورتر از شهر صنعاء.

حدیث فوق را احمد در مسندش و هیشمی در کتاب الزوائد آورده اند.

اما ابن حجر عسقلانی صاحب کتاب الاصابه میگوید: این همان حدیثی است، که در باره قدر آمده، مگر کسانیکه اسم راوی حدیث را امه گفته اند، در قرائت اسناد آن اشتباه کرده اند، و آنرا امة اسم شخص آورده اند، و امه به ضم اول و تشدید ثانی بوده، یعنی مادرش (مادر سلیمان بن سحیم) و سلیمان بن سحیم حدیث را از مادرش روایت نموده است، و امامه دختر ابی الحکم و امامه دختر ابی صلت یکی بوده اند. و ابو داوود، از طریق ابن اسحاق، از سلیمان بن سحیم، از امه دختر ابی صلت، و او از زنی از قبيله غفار همین حدیث را روایت نموده است.

و سهیلی<sup>۱</sup> اسم همین زن غفاریه را لیلی و او را زوجه ابوذر غفاری گفته است. همچنین سهیلی به نقل از ابوالولید آورده است: اسم ابی صلت حکم بوده، و بعضی دیگر گفته اند، که اسم ابی الحکم صلت

---

مادرش آمنه دختر حکم غفاری، سعید بن مسیب، ابراهیم بن عبدالله بن معبد بن عباس، طلحه بن عبیدالله (عبدالله) بن کریز، آمنه دختر ابی صلت و ام حکیم دختر امیه حدیث روایت نموده، و از او محمد بن اسحاق، ابن جریر، دروردی، زیاد بن سعد، ابن عیینه، اسماعیل بن جعفر و دیگران روایت نموده اند.

عبدالله بن احمد به نقل از پدرش میگوید: در وی اشکالی نیست. و نسائی او را ثقه خوانده. و ابن خلفون به نقل از ابن نمیر توثیق او را حکایت کرده. و ابن برقی به نقل از ابن معین آورده است: سلیمان بن سحیم مکنی به ابوایوب هاشمی ثقه بوده. و ابن شاهین او را در شمار ثقات آورده. و احمد بن صالح او را مردی صاحب شأن توصیف نموده است. و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: سلیمان بن سحیم کنیه اش ابوایوب و آزاد کرده و وابسته خاندان کعب از قبيله خزاعه است. او محدثی مورد اعتماد بوده، و دارای احادیثی است، و در آغاز خلافت ابو منصور درگذشته است.

و امام محمد ابن حبان از وی در کتاب تقریب الثقات یاد نموده، اما بین سلیمان بن سحیم مولای خزاعه و سلیمان بن سحیم مولای آل حنین فرق گذاشته، و مینویسد: سلیمان بن سحیم مکنی به ابوایوب از جمله تابعین و مولای خزاعه بوده، و در اول ولایت ابو جعفر منصور در گذشته است. و سلیمان بن سحیم دیگر از اتباع تابعین و مولای آل عباس بن عبدالمطلب بوده، که بعضی هم او را مولای آل حنین گفته و از اهالی حجاز شمرده اند، و این یکی مولای خزاعه نبوده است. که بعضی از علمای علم رجال از جمله ابن حجر عسقلانی این گفته ابن حبان را اشتباه دانسته، و هر دو یعنی سلیمان بن سحیم مولای خزاعه و سلیمان بن سحیم مولای آل حنین را یکی گفته اند.

و در کتاب تقریب الثقات آمده است: سلیمان بن سحیم مکنی به ابوایوب مدنی شخصیتی راستگو بوده است. و حافظ امام محمد بن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعديل مینویسد: سلیمان بن سحیم مکنی به ابوایوب مدنی مولای بنی کعب بوده، و از ابراهیم بن عبدالله بن معبد و طلحه بن عبیدالله بن کریز حدیث روایت نموده، و از او ابن جریر، زیاد بن سعد، اسماعیل بن جعفر، ابن اسحاق و ابن عیینه روایت نموده اند. و ابن ابی حاتم به نقل از پدرش گفته است: از پدرم شنیدم که میگفت: من عبدالرحمن از عبدالله بن احمد نامه ای را دریافتیم که در آن نوشته است: از پدرم درباره ای سلیمان بن سحیم سوال نمودم. او گفت: در او اشکالی نیست.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه 404 و 405

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 219

تقریب الثقات صفحه 550 و 551

تقریب التهذیب صفحه 314

الجرح والتعديل جلد چهارم صفحه 115 و 116

<sup>6</sup>-- عبدالرحمن بن خطیب (عبدالله) سهیلی خثعمی اندلسی مالکی نحوی: عبدالرحمن بن خطیب عبدالله بن ابی الحسن احمد بن اسیغ بن حسین بن سعدون بن رضوان بن فتوح سهیلی خثعمی اندلسی مالکی نحوی مکنی به ابو زید بوده، و انتسابش به سهیل قریه ای از قرای مالقه میباشد. نامبرده در سال 508 هجری قمری متولد و در سال 581 در مراکش وفات یافت.

موصوف مردی عالم به لغت عرب بوده، و در قرائت بارع بود، و در تفسیر و صنعت حدیث متبحر و حافظ به علم رجال و انساب، و عارف به علوم اسلام و اصول کلام بود.

تصانیف سهیلی عبارت اند از: 1 الإيضاح والتبيين لما أبهم من تفسيرالكتاب المبین. 2 التعريف والإعلام فيما أبهم فی القرآن من الأسماء والأعلام. 3 رسالة فی روية الله تعالى فی المنام و روية رسوله عليه الصلاة والسلام. 4 الروض الأنف فی شرح غریب السير. 5 قصیده عینیه. 6 شرح جمل الكبير فی النحو. 7 المختصر الوجیز فيما تضمن كتاب الله العزيز فی

بوده است. باز ابن حجر عسقلانی می گوید: بدین ترتیب روایت حدیث مذکور از لیلی غفاریه میباشد و او را با رسول الله (ص) صحبت بوده است، و فرقی نمیکند که اسمش امه یا امیه یا امامه یا آمنه بوده باشد، و نیز مساوی است، که اسم پدرش حکم یا صلت باشد، یا ابی الحکم باشد یا ابی صلت.

الاصابه صفحه ۱۶۳۶ و ۱۶۳۷

حياة الصحابييات صفحه ۶۲ و ۶۳

## امامه دختر حمزه هاشمی قرشی

امامه دختر حمزه بن عبدالمطلب بن عبد مناف بن قصی هاشمی قرشی بوده، و مادرش سلمی دختر عمیس بن معد بن تیم بن کعب بن مالک بن قحافه بن عامر بن ربیع بن عامر بن معاویه بن زید بن مالک بن بشر بن وهب الله بن شهران بن عفرس بن خلف بن اقل (خثعم) خثعمی می باشد. ابو جعفر بن حبیب<sup>۷</sup> در کتاب (المحبر) مینویسد: هنگامیکه رسول الله (ص) از عمره قضا برمینگشتند، امامه دختر حمزه بن عبدالمطلب را همراه خویش گرفتند، و امامه وقتی به نزدیک او شان می آمد، با او تفقد میکردند، و امامه مذکوره از جای گور پدرش سیدالشهداء حمزه (رض) پرسیدن گرفت، چون این خبر به حسان بن ثابت (رض) رسید، او در این رابطه شعر زیبایی سرود که چنین است:

تسائل عن قرم هجان سمیدع      لدى البأس مغوار الصباح جسور

فقلت لها: إن الشهادة راحة      ورضوان رب يا امام غفور

دعاه إله الخلق ذوالعرش دعوه      إلى جنة فيها رضاء و سرور

أخي ثقة يهتز للعرف والندی      بعیدالمدی فی النائبات صبور

ابن کلبی اسم او را امامه گفته، اما واقدی نام او را عماره آورده است، و مینویسد: که نامبرده خواهر مادری عبدالله و عبدالرحمن پسران شداد بن هاد لیثی میباشد.

و در صحیحین در حدیثی که از براء نقل گردیده، که در مورد قصه عمره قضا آمده است: وقتی حضرت علی به همراه فاطمة الزهراء برای عمره قضا بیرون گردیدند، امامه دختر حضرت حمزه سیدالشهداء نیز با ایشان بود.....الحديث.

---

ذکر من لم یسم فیہ باسمه العلیم من نبی و ولی و غیرهما آدمی و ملک او غیر ذالک من کل شیء . 8 . مسئله السر فی الأور الدجال . 9 . کتاب الفرائض . 10 . شرح آیه الوصیة . 11 . والمشروح الردی فی تفسیر.

کشف الظنون جلد پنجم صفحه 423

لغت نامه دهخدا جلد نهم صفحه 13863 به نقل از معجم المطبوعات

<sup>7</sup> -- محمد بن حبیب بغدادی هاشمی : محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو بغدادی مکنی به ابو جعفر هاشمی و معروف بن ابن حبیب از موالی عباسیان و عالم به انساب ، اخبار ، زبان ، لغت و شعر عرب بوده است. وی در بغداد متولد گردید ، و در سال 245 هجری قمری در سامراء در گذشت ، و تالیفات وی عبارت اند از : 1 . من نسب الی امه من الشعراء . 2 . اخبار الشعراء و طبقاتهم . 3 . افضل من فی الأمثال . 4 . نقائض جریر و فرزندق . 5 . شرح دیوان فرزندق . 6 . تاریخ الخلفاء . 7 . مقاتل الفرسان . 8 . الشعراء و انسابهم . 9 . القاب القبائل . 10 . کنی الشعراء . 11 . امهات الأعیان بنی عبدالمطلب . 12 . امهات السبعة من قریش . 13 . امهات النبی (ص) . 14 . غریب الحدیث . 15 . کتاب الأرحام بین رسول الله (ص) و بین اصحابه سوی العصبه . 16 . طبقات الشعراء . 17 . کتاب القاب النمر و ربیعة و مضر . 18 . آیام جریر التي ذکرها فی شعره . 19 . کتاب الأنواء . 20 . کتاب الخوف . 21 . کتاب الخیل . 22 . کتاب السعود والعمود . 23 . کتاب الشجر . 24 . کتاب الشعر الصمة . 25 . کتاب شعر لیبید العامری . 26 . کتاب الشعر الأفیشر . 27 . کتاب شطرالسماح . 28 . کتاب العقل . 29 . کتاب العمائر والربائع . 30 . کتاب القبائل الکبیر . 31 . کتاب المشجر . 32 . کتاب المقیتس . 33 . کتاب المقتنی . 34 . کتاب السمات . 35 . کتاب من سمی بیبت قاله . 36 . کتاب النسب . 37 . المتمنی فی الأمثال . 38 . المختلف والمؤتلف فی اسماء القبائل . 39 . المخیر فی التاریخ . 40 . کتاب النبات . 41 . کتاب المحبر و آن از بهترین کتابهای او است . 42 . کتاب المذهب فی الشعراء . 43 . من استجیب دعوته و غیره .

کشف الظنون جلد ششم صفحه 13

لغت نامه دهخدا جلد سیزدهم صفحه 20418

و نیز آمده است: برای سرپرستی از امامه دختر حمزه (رض) بین حضرت علی مرتضی، جعفر ابن ابی طالب و زید بن حارثه مشاجره میان آمد پیامبر اسلام (ص) مستحق تر جعفر را دانستند، و فرمودند: ( الخالة بمنزلة الام ).

ترجمه: خاله بمنزله مادر است.

چون سلمی دختر عمیس مادر امامه و زوجه حضرت حمزه سیدالشهداء خواهر اسماء دختر عمیس زوجه جعفر بن ابی طالب بود.

و همین قصه را ابن سکن، از طریق ابن اسحاق، و او از هبیره بن بریم، و هانی بن هانی، و ایشان از حضرت علی (رض) آورده اند.

و خطیب نیز در کتاب (المبهمات) اسم او را امامه گفته، و آورده است: او را رسول الله (ص) به نکاح سلمه پسر ام سلمه در آوردند، همانکه مادرش ام سلمه زوجه رسول الله (ص) و از جمله امهات المومنین بود، و رسول الله (ص) در حین ازدواج وی با سلمه فرمودند: (هل جزیت سلمة؟) ترجمه: آیا پاداش سلمه را دادم؟

<sup>8</sup>-- هبیره بن بریم شبامی شیبانی خارفی کوفی: هبیره بن بریم شبامی شیبانی خارفی مکنی به ابوالحارث کوفی از قبیله همدان است و شبام که هبیره به او منسوب است همان عبدالله بن اسعد بن چشم بن حاشد است که او را به منابیت شباهت از جهت استواری به شبام که هوهی در منطقه قبیله همدان است شبام نامیده اند. پدرش بریم مکنی به ابوالعلاء است. نامبرده از علی، طلحه، عبدالله بن مسعود، حسن بن علی و عبدالله بن عباس حدیث روایت نموده، و از او ابواسحاق سیعی و ابوفاخته روایت کرده اند.

عیسی بن یونس میگوید: هبیره بن بریم خالوی عالیله همسر ابواسحاق سیعی بوده است. و امام ابن حبان در کتاب تقریب الثقات از وی نامبرده و میگوید: هبیره بن بریم مولای حسین بن علی و از قبیله همدان و از جمله تابعین و از اهالی کوفه بوده، و در روز جازر (و آن نهری است میان اریل و مؤصل که در آنجا ابراهیم اشتر عبدالله بن زیاد را کشت) کشته شد، و او را متهم به تشیع کرده اند. و ذهبی در کتاب الکاشف مینویسد: هبیره بن بریم در روایت حدیث قوی نیست، و نامبرده در سال 66 هجری قمری وفات یافته است، و ابن ابی عاصم نیز وفات او را در سال 66 هجری آورده است، و ابن حجر عسقلانی نیز گفته است که هبیره را به تشیع متهم کرده اند. و ابن سعد میگوید: به روز جنگ مختار از هبیره فتنه و شری سر زد، و آورده است که هبیره بیش از حد مشهور شده است. و یحیی بن معین او را مجهول خوانده، و نسائی میگوید: حدیث او قوی نیست. و جوزجانی گفته است: او مختاری است، و در روز جازر نیز شرکت داشته است. و ابن خراش هم او را ضعیف دانسته است. اما امام احمد در روایت از او اشکالی نمیداند. و عبدالله پسر امام احمد میگوید: روایت از او را از حارث أعمور بیشتر دوست دارم. و عفان بن مسلم از شعبه از ابواسحاق ما را خبر داده که می گفته است: از هبیره شنیدم که می گفت: از عبدالله بن مسعود شنیدم که می گفت: روزه سپر از آتش است.

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 620

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه 18 و 19

الجرح والتعدیل جلد نهم صفحه 134 و 135

الکاشف جزء سوم صفحه 206

تقریب الثقات صفحه 1245

تقریب التهذیب صفحه 321

<sup>9</sup>-- هانی بن هانی مرادی همدانی کوفی: هانی بن هانی مرادی همدانی کوفی از حضرت علی مرتضی (رض) حدیث روایت نموده، و از او تنها ابواسحاق سیعی روایت نموده است. ابن سعد میگوید: او شیعه بوده، و احادیث او ناشناخته است. و حرمه به نقل از شافعی آورده است که اهل علم احادیث او را شناخته شده نمیدانند. و ابن مدینی او را مجهول گفته است. اما ابن حبان در کتاب تقریب الثقات از وی نام برده و مینویسد: هانی بن هانی مرادی از جمله تابعین و از اهالی کوفه و در شمار ثقات بوده است. . نسائی نیز گفته است که روایت از او اشکالی ندارد.

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 676

تهذیب التهذیب جلد ششم صفحه 17 و 18

تقریب الثقات صفحه 1245

تقریب التهذیب صفحه 320 و 321

الکاشف جزء سوم صفحه 205

الجرح والتعدیل جلد نهم صفحه 124

و همین مطلب را ابو موسی نیز در کتاب الذیل به نقل از خطیب آورده است. و ابن اثیر جزری در کتاب اسدالغابه می نویسد: امامه دختر حمزه بن عبدالمطلب بوده، و مادرش سلمی دختر عمیس میباشد، و او همان است که بر سر سرپرستی از وی بین علی، جعفر و زید بن حارثه رضی الله عنهم مشاجره رخ داد. زیرا زمانیکه او را از مکه بیرون آوردند، هر یکی از مسلمانان که از کنارش میگذشتند، میخواستند، او را به همراه بگیرند، اما او با هیچ یکی از ایشان نرفت، و وقتی حضرت علی از کنارش گذشت، او را به همراه گرفت، و جعفر خواست که حضانت وی را به عهده گیرد، زیرا خاله وی اسماء دختر عمیس زوجه جعفر(رض) بود، و زید بن حارثه نیز خواهش داشت، که امامه به نزد او باشد، زیرا رسول الله(ص) بین او و حضرت حمزه(رض) عقد برادری بر قرار ساخته بودند. اما نبی اکرم(ص) سرپرستی امامه را برای جعفر دادند، زیرا خاله امامه در خانه جعفر(رض) بود، و نیز پیامبراسلام(ص) امامه را به ازدواج سلمه پسر ام سلمه در آوردند، و در حین ازدواج او فرمودند: (هل جزیت سلمة؟) ترجمه: آیا پاداش سلمه را دادم؟

و سلمه موصوف پسر ام سلمه زوجه رسول الله(ص) بود.

و نیز در صحیح البخاری آمده است: از براء بن عازب(رض) روایت است که گفت: پیامبر اسلام(ص) در ماه ذیقعد قصد عمره کردند، ولی مردم مکه از ورود ایشان به مکه خود داری کردند تا آنکه آن حضرت با آنها مصالحه نمودند، و در آن جاسه روز اقامت گزینند و چون صلح نامه را نگاشتند، در آن نوشتند: این همان است که محمد فرستاده خدا بر آن صلح کرده است. آنها گفتند: ما بدان اقرار نمی کنیم. اگر بدانیم که تو فرستاده خداوندی، تو را مانع نمی شویم، لیکن تو محمد بن عبدالله هستی. آن حضرت فرمودند: (من فرستاده خدا و من محمد بن عبدالله هستم.) و سپس به علی(رض) گفتند: (رسول الله را پاک کن.) علی(رض) گفت: نه. به خدا سوگند! که هرگز آن را پاک نمی کنم. رسول الله(ص) نامه را گرفتند و در آن نوشتند: (این است آنچه صلح کرده است بر آن محمد بن عبدالله، این که: سلاح را وارد مکه نکند مگر در غلاف آن، و کسی از اهالی مکه که قصد پیروی او را دارد، از مکه خارج نشود، و هیچ یک از یاران خویش را که بخواهد در مکه اقامت گزیند، مانع نشود.)

آن گاه آن حضرت(ص) وارد مکه شدند و میعاد اقامت شان سپری شد، مشرکان نزد علی(رض) آمدند و گفتند: به یار خود بگوی که از نزد ما بیرون رود و همانا میعاد آن سپری شده است. پیامبر اسلام(ص) از مکه بیرون آمدند، و دختر حمزه به دنبال شان روان شد، در حالیکه به آنحضرت(ص) می گفت: ای عمو! ای عمو! علی بن ابیطالب(رض) دست وی را گرفت، و به فاطمه(رض) گفت: دختر عموی خود را بگیر، و او را با خود سوار کن.

و علی، زید و جعفر در مورد(تربیت و پرورش) وی با هم اختلاف کردند. علی(رض) گفت: من به وی سزاوارترم. او دختر عموی من است. و جعفر(رض) گفت: وی دختر عموی من است، و خاله اش زن من است. و زید(رض) گفت: او دختر برادر من است. (رسول الله ۷ بین زید و حمزه رابطه برادری بر قرار ساخته بودند.) و رسول الله(ص) حکم کردند، که آن دختر به خاله اش سپرده شود، و فرمودند (خاله منزلت مادر را دارد.)

و آنحضرت(ص) به علی(رض) گفتند: (تو از منی و من از توأم.) و به جعفر(رض) گفتند: (صورت و سیرت تو به من می ماند.) و به زید(رض) گفتند: (تو برادر ما و دوست ما هستی.) و محمد بن عمر واقدی اسم او را عماره آورده، و میگوید: نامبرده خواهر مادری عبدالله و عبدالرحمن پسران شداد بن هاد لیشی بوده است.

ابو موسی و ابن کلبی نیز از امامه دختر حمزه بن عبدالمطلب یاد آوری نموده اند. و ابن سکن میگوید: بعضی از مورخان اسم او را فاطمه گفته اند.

و در صحیح البخاری راجع به دختر حضرت حمزه حدیثی بدین شرح نیز آمده است:



حدثنا مسددٌ: حدثنا يحيى، عن شعبه، عن قتاده، عن جابر، عن ابن عباس قال: قيل للنبي (ص) ألا تتزوج ابنة حمزة؟ قال: (إنها ابنة أخي من الرضاعة) و قال بشر بن عمر: حدثنا شعبه: سمعت قتادة: سمعت جابر بن زيد مثله:

<sup>10</sup> -- قتاده بن دعامة سدوسی بصری: قتاده بن دعامة بن قتاده (و طبق گفته بعضی ها عکابه) بن عزیز (بن کریم) بن عمرو بن ربیعہ بن عمرو بن حارث بن سدوس بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکابه بن صعّب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن أفصى بن دعمی بن جدیله بن أسد بن ربیعہ بن نزار بن معد بن عدنان و طبق گفته بعضی از مؤرخین قتاده بن دعامة بن عکاشه بن عزیز بن کریم بن عمرو بن حارث سدوسی مکنی به ابو الخطاب بصری از جمله تابعین و از اهالی بصره می باشد. نامبرده نابینا و کور مادرزاد بوده، اما از علمای برجسته در قرآن و فقه و از حافظان زمانه خود بوده است. اما در مورد او گفته اند که مدلس بوده و افکار قدری داشته است. و موصوف در سال 117 در واسط به عمر 56 یا 57 سالگی یعنی هفت سال بعد از فوت حسن بصری به سبب مرض طاعون در گذشت، و بعضی از مؤرخین عمر او را پنجاه و پنج سال گفته اند. و عمرو بن علی میگوید: قتاده در سال 61 هجری قمری متولد و در سال 117 هجری قمری و فات یافته است. و أحمد بن حنبل به نقل از یحیی بن سعید وفات او را در سال 117 یا 118 هجری قمری گفته است. نامبرده از انس بن مالک، عبدالله بن سرجس، ابی طفیل، صفیه دختر شیبه، حسن بصری، سعید بن مسیب، ابوعلیه، زرارہ بن اوفی، مجاهد، محمد بن سیرین، مسروق، ابومجلز، ابی طفیل، عکرمة، ابی شعثناء جابرین زید، حمید بن عبدالرحمن بن عوف، عقبه بن عبدالغافر، خلاس هجری، عبدالله بن ابی عتبه، صالح ابی خلیل، صفوان بن محرز، سالم بن ابی جعد، عطاء بن ابی رباح، لاحق بن حمید، نصر و ابی بکر پسران انس بن مالک، نصر بن عاصم لیثی، ابی غلاب بن جبیر، ابی ایوب مراعی، ابی حسان أعرج، ابی رافع صانع، ابی عثمان نهدی، ابی قلابه جرمی، ابی عیسی اسواری، ابی نصره عبیدی، ابی ملیح بن اسامه، ابی متوکل ناجی، ابی برده بن ابی موسی و پسرش سعید بن ابی برده، بدیل بن میسرہ عقیلی، شعبی، عبدالله بن شقیق عقیلی، عبدالله بن معبد زمانی، عزره بن عبدالرحمن، عقبه بن صهبان، عون بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، قزعه بن یحیی، مطرف بن عبدالله بن شخیر، ابی السوار عدوی، معاذه عدوی، حفصه دختر سیرین و دیگران از تابعین و نیز بطور مرسل از سفینه، ابی سعید خدری، سان بن ابی سلمه بن محبق و عمران بن حصین حدیث روایت نموده، و از او ابو ایوب سختیانی، سلیمان تیمی، جریر بن حازم، شعبه، مسعر، یزید بن ابراهیم تستری، یونس اسکاف، ابو هلال راسبی، هشام دستوائی، مطر وراق، همام بن یحیی، عمرو بن حارث مصری، معمر، شیبان نحوی، سلام بن ابی مطیع، سعید بن ابی عروبه، ابان بن یزید عطار، حسین بن ذکوان معلم، حماد بن سلمه، اوزاعی، عمر بن ابراهیم عبیدی، عمران قطان، قره بن خالد، منصور بن ذاذان، لیث بن سعد، ابو عوانه، حمید طویل، أعمش و جماعتی دیگر روایت نموده اند.

سعید بن مسیب میگوید: عراقی بهتر از وی در نزد من نیامده است. زهری میگوید: او داناتر از مکحول است. و معمر گفته است: از زهری، حماد و قتاده فقیه تر ندیدم. و احمد بن حنبل میگوید: قتاده حافظ تر اهل بصره است، هیچ چیز را نبوده که بشنود مگر اینکه آنرا حفظ نموده است، و صحیفه جابر بر وی یک مرتبه خوانده شد، و او آنرا حفظ نمود.

و از گفته های قتاده است: کسی که در راه خداوند (ج) محکم و استوار باشد، خداوند به همراه او است، و کسی که خداوند به همراه او است، به همراه او جماعتی است که مغلوب نمی شوند، و نگهبانی است که خواب نمی کند، و رهنمائی است که گمراه نمی شود، و عالمی است که فراموش نمی کند. و نیز قتاده گفته است: اگر به چیزی از علم اکتفاء می کرد، هر آینه موسی علیه السلام به علم خود اکتفاء می کرد، مگر او در علم طلب زیادت نمود. و ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعديل آورده است: از پدرم شنیدم که می گفت: قتاده از اصحاب رسول الله (ص) کسی دیگری را غیر از انس و عبدالله بن سرجس را ملاقات ننموده است. و ابو محمد میگوید: ابوطیفیل را در شمار اصحاب ذکر نکرده، زیرا وی در عهد رسول الله (ص) طفل بوده است.

و در کتاب تقریب التهذیب آمده است: قتاده بن دعامة بن قتاده سدوسی مکنی به ابو خطاب بصری ثقه و ثابت می باشد و گفته میشود که کور مادر زاد بوده است.

و ذهبی در کتاب الکاشف مینویسد: قتاده بن دعامة سدوسی نابینا بوده و از جمله حافظان و مفسران است، وی در میانسال در سال 117 و یا 118 هجری قمری وفات یافته است.

و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده مینویسد: قتاده بن دعامة سدوسی در سال 117 هجری قمری در گذشت. و ابن سعد در کتاب طبقات آورده است: قتاده بن دعامة سدوسی کنیه اش ابو خطاب و محدثی امین و مورد اعتماد و سخن او در حدیث حجت بوده است، او گرایش اندک به قدریه داشت - کمی به قدر اعتقاد داشت - گوید عمرو بن عاصم کلابی از ابو هلال ما را خبر داد که می گفته است: از قتاده شنیدم که می گفت: حفظ کردن در کودکی همچون نقش بر سنگ است.

عبدالصمد بن عبدالوارث میگوید: ابو هلال ما را خبر داد و گفت: درباره مسئله ای از قتاده پرسیدم. گفت: نمی دانم. گفتیم: اندیشه و عقیده خود را بگو. گفت: چهل سال است که به عقیده و اندیشه خود چیزی نگفته ام. من (یعنی عبدالصمد) به او گفتم: قتاده در آن هنگام چند ساله بود؟ گفت: پنجاه ساله.

ابو داؤد طیالسی از گفته شعبه ما را خبر داد که می گفته است: من حدیث های قناده را می شناختم، که کدام را خود شنیده است و کدام را نشنیده است، هرگاه می گفت: انس بن مالک یا حسن بصری یا سعید یا مطرف برای ما حدیث کرد، معلوم بود که خود شنیده است، و در باره حدیث های که خود نشنیده بود، چنین می گفت که سعید بن جبیر گفته است، و ابو قلابه گفته است.

عبدالرزاق از گفته معمر نقل می کند که قناده می گفته است: دوازده سال با حسن بصری همنشین کردم، و سه سال نماز صبح را با او گزاردم، آری همچو منی باید از کسی چون حسن بصری فراگیرد. معمر گوید: قناده می گفت: هرگاه حدیثی را در مجلسی تکرار و بازگو کنی، پرتو آن را از میان می بری، و من حدیث را برای کسی که از او شنیده ام بازگو نمی کنم.

معمر گوید: قناده به سعید بن ابی عروه گفت: ای ابونضر قرآن را بدست بگیر، و سپس شروع به خواندن سوره بقره از حفظ کرد و یک حرف هم اشتباه نکرد، و گفت: ای ابو نصر آیا درست خواندم. گفت: آری. قناده گفت: همانا که تو صحیفه جابر بن عبدالله را بهتر از آن که من سوره بقره را از حفظ دارم، از حفظ داری. گوید: صحیفه جابر را بر او خوانده بودند، و پیوسته بر او خوانده می شد.

معمر میگوید: به زهری گفته شد، قناده به عقیده تو داناتر است یا مکحول؟ گفت: قناده در مقایسه با مکحول چیز اندکی بود.

معمر میگوید: در نوجوانی با قناده همنشینی میکردیم، و از سند حدیثی که نقل می کرد میپرسیدیم، مشایخی که بر گرد او بودند، به ما می گفتند: خاموش باشید که قناده خود سند است و ما را از آن کار باز میداشتند.

موسی بن اسماعیل از گفته ابو هلال ما را خبر داد که می گفته است: به قناده گفتند: ای ابوخطاب! آیا می توانیم آنچه را می شنویم بنویسیم؟ گفت: هیچ کس تو را از نویستن باز نمی دارد، که خدای آگاه و مهربان تو را خبر داده است، که گفتارش نوشته و مکتوب است، و این آیه را تلاوت کرد: (قال علمها عند ربی فی کتب لا یصل ربی ولا ینسی). ترجمه: گفت: دانش آن نزد پروردگارم در کتاب است، پروردگارم نه گمراه می شود و نه فراموش می کند. آیه 52 سوره بیستم طه

گوید: عمرو بن عاصم کلابی از گفته سلام بن مسکین از عمران بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است: هنگامی که قناده پیش سعید بن مسیب آمد، شروع به سؤال کردن از سعید کرد، و چند روز پیاهی می پرسید، سعید به او گفت: آیا همه این پرسش های را که از من می پرسی، پاسخش را حفظ می کنی؟ گفت: آری. و شروع به توضیح دادن کرد، و گفت: در این باره پرسیدم، چنین گفتم، و در آن باره پرسیدم، چنان گفتم، و حال آنکه حسن بصری در این موارد چنین و چنان گفت و احادیث بسیاری را بازگو کرد، سعید بن مسیب گفت: گمان نمی کردم که خداوند کسی مانند تو آفریده باشد.

سلام بن مسکین در پی این سخن خود افزود، که چون این موضوع را برای سعید بن ابی عروه گفتم، معلوم شد که خودش آن را نقل می کند. سلام همچنین می گفت: آن مسئله ها که از سعید بن مسیب می پرسید، مسئله های بود که پیش از آن از حسن بصری و دیگران پرسیده بود.

عبدالرزاق از گفته معمر از قناده ما را خبر داد که می گفته است: هشت روز پیش سعید بن مسیب مانده است، و سعید به روز هشتم به او گفته است: ای کور! - کور دل - پی کار خود برو که مرا مدهوش کردی، همه زلال چشم مرا بیرون کشیدی.

عفان بن مسلم ما را خبر داد که قناده نخست گفتار خود را با گفتار سعید بن مسیب قیاس می کرد، و سپس موضوع را از گفته سعید بن مسیب روایت می کرد، و البته کمتر این کار را می کرد.

عفان بن مسلم از گفته همام ما را خبر داد که می گفته است: اعراب الفاظ حدیث را درست رعایت کنید، که قناده هیچ اشتباهی در این باره نداشت و می گفت: هرگاه در حدیث من اشتباه و نا درستی در اعراب کلمات می بینید آن را اصلاح کنید.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه ما را خبر داد که می گفته است: پیش قناده می رفتیم و او معمولاً بدون ذکر سند می گفت: از رسول خدا(ص) به ما این چنین خبر رسیده است، و از گفته عمر و علی به ما چنین رسیده است، ولی هنگامیکه حماد بن ابی سلیمان به بصره آمد و می گفت: ابراهیم و فلان و بهمان برای ما حدیث کردند و این موضوع به اطلاع قناده رسید، او هم می گفت: از مطرف و سعید پرسیدم، و انس بن مالک ما را حدیث کرد و خبرها را با اسناد نقل می کرد.

مسلم بن ابراهیم، از قره بن خالد ما را خبر داد که می گفته است: انگشتری قناده را در دست چپ او دیدم. محمد بن عمر و اقدی از گفته اسماعیل بن علی به ما را خبر داد که می گفته است: قناده به سال یکصد و هجده در گذشته است، و و اقدی از گفته سعید بن بشیر ما را خبر داد که قناده به سال یکصد و هجده در گذشته است.

محمد بن سعد می گوید: موسی بن اسماعیل هم همین گونه گفت.

تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه 517، 518، 519 و 520

الجرح والتعديل جلد هفتم صفحه 179، 180، 181 و 182

الکاشف جزء دوم صفحه 382

تقريب الثقات صفحه 989

ترجمه: مسدد، از یحیی، و او از قتاده، و او از جابر بن زید<sup>11</sup>، و او از ابن عباس روایت نموده، که گفت: به پیامبر اسلام (ص) گفته شد: آیا با دختر حمزه ازدواج نمیکنید؟ فرمودند: (وی دختر برادر رضاعی من است.) و بشر بن عمر گفت: از شعبه روایت است، که قتاده گفت: از جابر بن زید مثل همین حدیث را شنیدم.

تقریب التهذیب صفحه 129 و 130

تاریخ گزیده صفحه 251

لغت نامه دهخدا جلد یازدهم صفحه 17445 به نقل از منتهی الارب

البدایه والنهایه جلد پنجم صفحه 326

طبقات ابن سعد جلد هفتم صفحه 236، 237، 238 و 239

<sup>11</sup> -- جابر بن زید از زید یحمدی جوفی بصری: جابر بن زید از زید یحمدی مکنی به ابوالشعنا جوفی بصری و مشهور به کنیه اش اصلاً از منطقه جوف که ناحیه ای در سرزمین عمان است بوده، و بعد در بصره ساکن گردیده است، و نامبرده از یک چشم کور بود. وی از جمله قدماء تابعین و از دانایان به کتاب الله، فقیه و از جمله ائمه دوران بوده است. بعضی از مؤرخین میگویند: جابر بن زید از زید مکنی به ابوالشعنا جانشین عبدالله بن اباض تمیمی رهبر گروه اباضیه بوده، و راه وی را هم چنان ادامه داده است، و نامبرده با حجاج بن یوسف ثقفی دوستی داشته، اما این دوستی دیری نپاییده، و حجاج به کشتن گروه اباضیه پرداخته، و نامبرده را نیز به عمان تبعید نموده است، اما امام ابن حبان میگوید: جابر بن زید در اول عقائد اباضی که فرقهئی از خوارج اند را داشت، اما بعداً از آنها بیزارى جست. وفات وی را بخاری در سال 93 هجری قمری، ابن سعد در سال 103 هجری قمری و هیثم بن عدی در سال 104 هجری قمری گفته اند، و بعضی از مؤرخین گفته اند: او و انس بن مالک در یک روز جمعه به خاک سپرده شدند.

موصوف از اصحاب عبدالله ابن عباس بوده، از عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، حکم بن عمروغفاری، معاویه بن ابی سفیان، عکرمه و دیگران حدیث روایت نموده و از او قتاده، عمر بن دینار، یعلی بن مسلم، ایوب سختیانی، عمرو بن هرم و جماعتی دیگر روایت نموده اند.

عمرو بن دینار به نقل از عطاء و او از ابن عباس آورده است: اگر مردم بصره به گفته جابر بن زید گوش دهند، علم آنان را به کتاب خدا وسیع و بسیار کند.

تمیم بن حدیر به نقل از رباب از ابن عباس روایت نموده است که مسئله ای را از ابن عباس سوال کردم. گفت: از من سوال می کنید در حالیکه جابر بن زید در بین شما است.

و از ضحاک ضبی روایت گردیده است که عبدالله بن عمر در هنگام طواف جابر بن زید را ملاقات نمود و برایش گفت: ای جابر تو از فقهای اهالی بصره هستی، و تو فتوی میدهی، فتوی ندهی! مگر به قرآن ناطق یا سنت گذشته، چرا که اگر عملی غیر از آنرا انجام دهی به تحقیقی که هلاک می شوی و هلاک می سازی.

و از زیاد بن جبیر روایت گردیده است که مسئله ای را از جابر بن عبدالله انصاری سوال کردم، او در آن باره گفت: و باز گفت: چگونه از من سوال می کنید در حالیکه ابوالشعنا در بین شما است.

و از عمرو بن دینار روایت است که گفت: من داناتر از جابر بن زید در فتوی ندیدم.

و از ایاس بن معاویه نقل گردیده که گفت: اهالی بصره را دیدم و فقیه ایشان جابر بن زید از اهالی عمان بود.

و در کتاب الزهد امام احمد از ابی الحباب روایت گردیده که گفت: وقتی که جابر بن زید دفن گردید، قتاده گفت: امروز داناترین مردم عراق وفات یافت.

و در کتاب ضعفاء ساجی به نقل از ابن معین آمده است: جابر بن زید اباضی، عکرمه صفری (گروهی از خوارج) و أغرب (او مردی از اهالی بصره بود که تنها یک حدیث از ابن عباس روایت نموده است) اصیلی است. اما داؤد بن ابی هند به نقل از عزره میگوید: به نزد جابر بن زید رفتم، و برایش گفتم: این قوم یعنی اباضیه از نظر مذهبی تو را به خود نسبت میدهند. گفت: من از این مطلب به خداوند (ج) پناه می جویم.

و حماد بن زید میگوید: حجاج بن ابی عیینه گفته است: از هند دختر مهلب بن ابی صفره شنیدم و او از بهترین زنان بود، و در نزد او یادی از جابر بن زید کردند و گفتند: او از گروه اباضیه است. موصوفه گفت: جابر بن زید نزدیک ترین کس به من و مادرم هست، اما من از وی چیزی را در ارتباط با اباضیه نمیدانم، و او چیزی را نمیداند که انسان را به خداوند (ج) نزدیک کند، مگر اینکه به آن امر می نماید، و چیزی را نمیداند که انسان را از خدای عز و جل دور کند، مگر اینکه از آن نهی می نماید، و مرا قطعاً هیچ گاهی به گروه اباضیه دعوت ننموده، و نه هم به آن امر کرده است، و مرا امر کرده تا روسری خود را به سر کنم، و در این حال هند موصوفه دستش را بر پیشانی اش نهاد.

امام ابن حبان او را در شمار ثقات آورده، و ابو زرعه او را ثقه خوانده، و از صالح دهمان روایت گردیده که جابر بن زید گفته است: در اعمال نیک نگرستم، نماز را دیدم که بدن را به تلاش وامیدارد، و از مال چیزی نمی کاهد، و روزه نیز مثل آن است، اما حج را دیدم که هم بدن را به تلاش و رنج و هم از مال می کاهد، پس دیدم که حج بهترین اعمال است. و باز از صالح دهان روایت است که جابر بن زید در سه چیز بخل نمی ورزید: یکی در کرایه دادن به سفر مکه، و دیگری بخاطر بنده ای که برای آزاد کردن می خرید، سوم در قربانی.

و از مطر و راق روایت است که از جابر بن زید نقل کرده که گفت: یک درهم در راه خدا به یتیم یا فقیری دادن در نزد من بهتر از حج کردن پس از حج واجب است .

و زرکلی درباره وی مینویسد: جابر بن زید در سال 21 هجری قمری متولد و در سال 96 هجری قمری وفات یافت ، او تابعی ، فقیه و از ائمه است ، وی مصاحب ابن عباس بود و از بحور علم است .

و شماخی که از علمای اباضیه است ، در وصف او آرد: وی اساس و پایه مذهب است ، و بنیان آن بدو استوار است

و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: جابر بن زید از زدی کنیه اش ابوالشعنا بوده است . گوید: یزید بن هارون از گفته خالد بن یزید هدادی ، از گفته حیان أعرج یا صالح دهان ضمن نقل حدیثی ما را خبر داد که یک چشم جابر بن زید کور بوده است .

گوید: عارم بن فضل ، از حماد بن زید ، از خالد بن فضاه از ایاس ما را خبر داد که می گفته است : هنگامیکه من به بصره رسیدم ، فتوا دهنده ایشان مردی از مردم عمان به نام جابر بن زید بود .

گوید: سفیان ، از عمرو ما را خبر داد که می گفته است : من کسی دانا تر از ابوالشعنا ندیده ام .

گوید: هم چنین سفیان از عمرو ، از گفته عطاء ما را خبر داد که می گفته است : از ابن عباس ( بعضی ها این گفته را از ابوبکر بن عیاش گفته اند ) شنیدم که می گفت: اگر مردم بصره به سخن و گفته جابر بن زید اعتماد میکردند ، و بسنده مینمودند ، دانش قرآنی را در اختیار شان می نهاد .

گوید: یحیی بن سعید قطان ، از سلیمان تیمی ما را خبر داد که می گفته است: حسن بصری در جهاد بود ، و مفتی مردم در بصره جابر بن زید بود ، و چون حسن برگشت او فتوی می داد .

گوید: سلیمان بن حرب ، از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است: روزی ایوب از جابر بن زید سخن گفت ، و از فقه او اظهار شگفتی کرد .

گوید: سلیمان بن حرب و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است: از ایوب پرسیده شد ، آیا جابر بن زید را دیده ای؟ گفت: آری . خردمند ، خردمند بود . عارم در حدیث خود افزوده که گفته است ، و مردی تیز فهم بود .

گوید: عفان بن مسلم ، از جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است : از ایاس بن معاویه شنیدم که می گفت: هنگامیکه به بصره رسیدم مفتی نی که برای آنان فتوا می داد ، غیر از جابر بن زید کسی نبود .

گوید : حفص بن عمر حوضی از همام بن یحیی از قتاده ما را خبر داد که می گفته است: جابر بن زید را به زندان انداختند ، و سپس کسی را به زندان فرستادند و از او درباره چگونگی میراث بردن ختنی پرسیدند . گفت : شگفتا که مرا به زندان می اندازید و مسئله هم از من می پرسید ، و خواهان فتوی من میشوید! بنگرید ، بنگرید از کدام مجری ادرار میکند و بر آن مبنی ارث او را بدهید .

گوید: عارم بن فضل ، از حماد بن زید ، از حجاج بن ابی عیینه ، از هند ما را خبر داد که می گفته است: از بیم طاعون به عراق گریختم . جابر بن زید سوار بر خری پیش ما می آمد ، و می گفت: به هر حال به کسی که آهنگ شما دارد نزدیک هستید ، ظاهراً یعنی از فرشته مرگ راه گریزی ندارید و به هر حال در اختیار او و نزدیک به اوئید .

گوید: عارم بن فضل ، از حماد بن زید ، از حجاج بن ابی عیینه ، و او از جابر بن زید ما را خبر داد که می گفته است: شصت سال از عمر من گذشته است، در این مدت رنج ها و نعمت ها دیده ام ، و اینک نعلین من در نظرم از همه چیز به جز برگ عیش و خیری که پیش فرستاده باشم ، پر ارزش تر است .

گوید: عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو ، از حماد بن زید و او از عمرو بن دینار ما را خبر داد که می گفته است: به جابر بن زید گفته شد ، مردم آنچه را از تو می شنوند ، می نویسند ، گفت: برای خدا می نویسند . عفان گفت: من فردا از او کناره می گیرم . عارم هم گفت : من هم فردا از او بر می گردم .

گوید: عفان و عارم بن فضل هر دو ، از حماد بن زید ، و او از یحیی بن عقیق ما را خبر داد که می گفته است : پیش محمد بن سیرین از جابر بن زید سخن به میان آمد ، گفت: خداوند جابر را رحمت فرماید ، که در قبال درهم ها مسلمان بود ، یا در قبال درهم ها آشتی پذیر بود .

گوید: فضل بن دکین ، از محمد بن برجان ما را خبر داد که می گفته است: ابو شعنا جابر بن زید را می دیدم که برای بدرقه حاجیان می آمد و ده دوازده میل با آنان حرکت می کرد .

گوید: مسلم بن ابراهیم ، از قاسم بن فضل حدانی ما را خبر داد که می گفته است: جابر بن زید را دیدم که موهای ریش و سرش سپید بود .

گوید: عمرو بن هیشم ، از ابوخلده ما را خبر داد که میگفته است: جابر بن زید را دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می بست .

گوید: سعید بن عامر و عفان بن مسلم ، هر دو ، از همام ، و او از قتاده ، از عزره ما را خبر داد که می گفته است: به جابر بن زید گفتم: شاخه اباضیان خوارچ چنین میگویند : که تو از ایشانی. گفت: از ایشان به پیشگاه خدا بیزاری می جویم . سعید بن عامر در حدیث خود می افزود که عزره می گفته است: این سخن را هنگامی به او گفتم که در حال مرگ بود .

و محمد بن سعد در کتاب طبقات مینویسد: امامه دختر حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی، مادرش سلمی دختر عمیس بن معد بن تیم بن مالک بن قحافه و از قبیله خثعم و خواهر اسماء دختر عمیس بوده است.

گوید: عارم بن فضل از حماد بن زید و او از هشام و او از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است: جابر بن زید از آنچه مردم درباره اش می گویند، بری است. عارم توضیح میداد، که خوارج اباضیه او را از خود میدانستند. گوید: موسی بن اسماعیل، از ابو هلال، و او از داؤد بن ابی قصاف و او از عزره کوفی ما را خبر داد که می گفته است: پیش جابر بن زید رفتم، و گفتم: این خوارج تو را از خود می شمردند. گفت: از این موضوع به پیشگاه خداوند(ج) بیزاری می جویم.

گوید: عبدالصمد بن عبدالوارث بن سعید، از همام بن یحیی و او از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است: هنگامیکه بیماری جابر بن زید سخت و حالش سنگین شده بود، پیش او رفتم، و پرسیدم، چه میخواهی و به چه چیز میل داری؟ گفت: به نگاهی از حسن بصری. پیش حسن بصری که در خانه ابو خلیفه مخفی بود رفتم و موضوع را به او گفتم. گفت: مرا پیش او ببر. گفتم: نسبت به گرفتار شدن تو می ترسم. گفت: خداوند، دیده گان ایشان را از من فرو می پوشد. گوید: با هم رفتیم، و چون پیش جابر بن زید رسیدیم، حسن بصری به او گفت: ای ابوالشعناء! لا اله الا الله بگو. و او این آیه را تلاوت کرد که می فرماید:

(بوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل.)

ترجمه: روزیکه پاره ای از آیت های پروردگارت فرا می رسد، ایمان آوردن کسی که از پیش ایمان نیاورده است، او را سودی نمی بخشد. آیه 158 سوره ششم انعام.

حسن او را گفت: خوارج اباضیه تو را دوست می دارند. گفت: از ایشان به پیشگاه خداوند(ج) بیزاری می جویم. حسن از او پرسید. در باره خوارج نهروان چه می گویی؟ گفت: از آنان به پیشگاه خدا بیزاری می جویم. سپس از خانه او بیرون آمدیم.

گوید: عارم بن فضل، از حماد بن زید، و او از حبیب بن شهید، و او از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است: به جابر بن زید که سخت بیمار بود، گفتند: چه میخواهی؟ گفت: نگاهی از حسن بصری. ثابت پیش حسن بصری که در خانه ابو خلیفه پوشیده زنده گی می کرد، رفت و او را آورد، جابر گفت: پاری دهید و مرا بنشانید.

گوید: یزید بن هارون، از نوح بن قیس، و او از عصمت بن سالم و او از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است: پیش حسن بصری که در خانه ابو خلیفه مخفی بود رفتم، و گفتم: برادرت (یعنی برادر دینی تو) جابر بن زید در حال مرگ است. گفت: آرام باش! آهسته، آهسته می رویم. چون شب فرا رسید، پیام داد، اشترش را آماده کردند، سوار شد مرا هم پشت سر خود سوار کرد، و پیش جابر بن زید آمد، و تا سحرگاه پیش او بود، و چون جابر نمرد، و حسن هم از روشن شدن هوا ترسید، برخاست، و بر زید چهار تکبیر گفت، و برای او دعا کرد و برگشت.

گوید: وکیع بن جراح، از ابو هلال، و او از جهان أعرج یا از ابوصلت دهان و این تردید از ابو هلال است، ما را خبر داد که می گفته است: جابر بن زید وصیت کرد تا همسرش او را غسل دهد.

محمد بن عمر واقدی و جز او گفته اند، که جابر بن زید به سال یکصد و سه در گذشته است. و ابونعیم فضل بن دکین گفته است: جابر بن زید به سال نود و سه در همان هفته که انس بن مالک درگذشت، درگذشته است. و این اشتباهی است که از ابو نعیم در هر دو مورد سر زده است. زیرا جابر به اتفاق آراء به سال یکصد و سه و انس به سال نود و یک درگذشته اند.

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه 405 و 406

البدایه والنهایه جلد پنجم صفحه 102، 103 و 104

الجرح والتعدیل جلد دوم صفحه 427 و 428

الکاشف جزء اول صفحه 129

حلیة الاولیاء جلد اول صفحه 460، 461، 462 و 463

لغت نامه دهخدا جلد پنجم صفحه 7325 به نقل از اعلام زرکلی جلد اول صفحه 174 و انساب سمعانی

شذرات الذهب جلد اول صفحه 188

صفوة الصفوة جلد دوم صفحه 139 و 140

تقریب الثقات صفحه 296

تقریب التهذیب صفحه 120

طبقات ابن سعد جلد هفتم صفحه 185، 186، 187 و 188

فرهنگ فرق اسلامی صفحه 6

هشام بن محمد بن سائب کلبی نام او را همین گونه گفته است، کس دیگری غیر از هشام نام این بانو راعماره آورده است. و هشام میگوید: عماره نام مرد است، و او پسر حمزه بوده، و کنیه حمزه هم به نام همین پسرش ابوعماره بوده است، و مادر عماره خوله دختر قیس بن فهد از خاندان بنی نجار است. عبدالله بن نمیر، و محمد بن عبید، هردو از اعمش<sup>۱۲</sup>، و او از سعد بن عبیده، و او از ابو عبدالرحمن، و او از علی(رض) ما را خبر دادند، که میفرموده است: به حضرت ختمی مرتبت گفتم: چگونه است، که با

<sup>12</sup> -- سلیمان بن مهران کاهلی اسدی دماوندی کوفی معروف به اعمش: سلیمان بن مهران کاهلی اسدی دماوندی مکنی به ابو محمد کوفی و معروف به اعمش بوده است، و اعمش کسی را گویند، که از چشمش آب می ریزد، یا ضعف باصره دارد. چنانکه مولوی جلال الدین رومی بلخی سروده است: نرگس چشم خماری همچو جان آخر اعمش بین و آب از وی چکان و پدر اعمش مهران اصلاً از مردم دماوند طبرستان است، وی برده آزاد کرده شده و وابسته بنی کاهل که شاخه ای از بنی اسد بودند می باشد.

دکتر مهدوی دامغانی مترجم کتاب طبقات ابن سعد به نقل از تاریخ طبری او را برده آزاد کرده و وابسته عبدالله بن زیاد گفته که در هنگام تک زدن و کشتن هانی بن عروه حضور داشته است. و علامه دهخدا در لغت نامه اش به نقل از کتاب اعلام زرکلی می نویسد: سلیمان بن مهران اسدی مکنی به ابو محمد از تابعین مشهور و اصل وی از بلاد ری بود، نامبرده در کوفه متولد گردید و در همان شهر در محله بنی عوف که از شاخه های قبیله سعد بودند ساکن بود، و در مسجد بنی حرام که از شاخه های سعد اند نماز می گزارد.

اعمش از انس ( بعضی از جمله عبدالله بن ابی اوفی گفته اند که روایت او از انس بطور مرسل بوده است)، زید بن وهب، ابی وائل، ابی عمرو شیبانی، قیس بن ابی حازم، اسماعیل بن رجاء، ابی صخره جامع بن شداد، ابی ظبیان بن جندب، خثمه بن عبدالرحمن جعفی، سعد بن عبیده، ابی حازم اشجعی، سلیمان بن مسهر، طلحه بن مصرف، ابی سفیان طلحه بن نافع، عامر شعبی، ابراهیم نخعی، عبدالله بن مره، عبدالعزیز بن رفیع، عبدالملک بن عمیر، عدی بن ثابت، عماره بن عمیر، عماره بن قعقاع، مجاهد بن جبر، ابی الضحی، منذر ثوری، هلال بن بساف، ابن ابی عوفی، زر و مردمان زیادی دیگر حدیث روایت نموده و از او حکم بن عتبه، زید یامی، ابواسحاق سبیعی، سلیمان تیمی، سهیل بن ابی صالح، محمد بن واسع، شعبه، وکیع، هر دو سفیان، ابراهیم بن طهمان، جریر بن حازم، ابواسحاق فزاری، اسرائیل، زانده، ابوبکر بن عیاش، شیبان نحوی، عبدالله بن ادریس، ابن مبارک، ابن نمیر، خریسی، عیسی بن یونس، فضیل بن عیاض، محمد بن عبدالرحمن طفاوی، هشیم، ابو شهاب حنات، و مردمانی زیادی دیگر روایت نموده اند. اعمش از قراء و حفاظ معروف بوده، و در علوم قرآن، حدیث و فرائض ( احکام میراث ) دانا بود. و طلحه بن مصرف نیز پیش او قرآن خوانده است.

ابن مدینی میگوید: علم را برای امت محمد(ص) شش کس حفظ کردند. 1 عمرو بن دینار در مکه. 2 زهری در مدینه. 3 ابواسحاق سبیعی و اعمش در کوفه. 4 قتاده و یحیی بن ابی کثیر در بصره. و نیز گفته است که اعمش در حدود 1300 حدیث روایت کرده است.

و امام ابن حبان در کتاب تقریب الثقات از وی یاد آوری نموده، و مینویسد: سلیمان بن مهران معروف به اعمش و مکنی به ابو محمد از جمله تابعین و از موالی بنی کاهل بوده، و انس بن مالک را در واسط و مکه ملاقات نموده است، و در حدود پنجاه حدیث از طریق وی از انس روایت گردیده، که روایت آن مشتبه بوده، و گمان بر این است، که او از انس غیر از چند حرف معدود چیز دیگری نشنیده است، و او تدلیس و پنهان کاری کرده، و او در شمار چنین افرادی آمده و در همین طبقه نگاشته شده، زیرا او آدم تیز هوش و با حافظه ای بوده، اگر صحیح نباشد در سندش که او از انس حدیث شنیده باشد. وفات او در سال 148 بوده و بعضی ها وفات او را در سال 147 و عده ای هم در سال 145 هجری قمری گفته اند.

و امام ابی محمد عبدالرحمن بن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعديل مینویسد: سلیمان بن مهران معروف به اعمش و مکنی به ابو محمد اصلش از دماوند بوده است، و به نقل از پدرش از اسحاق بن منصور و او از یحیی بن معین آورده است، که سلیمان بن مهران معروف به اعمش ثقة است، و باز مینویسد: ابو ایوب بن ابراهیم فورادی از محمد بن عمرو زینج و او از جریر بن عبدالحمید نقل کرده که اعمش در منطقه دماوند متولد گردیده است، و باز به نقل از پدرش و او از یحیی بن مغیره آورده است، که جریر هر وقت از اعمش صحبت مینمود، می گفت: او مردی زیبا روی و استاد اهالی کوفه بود. و نیز ابن ابی حاتم می گوید: از ابی زرعه شنیدم که می گفت: سلیمان اعمش امام بود.

و در کتاب تقریب التهذیب آمده است: سلیمان بن مهران اسدی مکنی به ابو محمد کوفی و معروف به اعمش شخصی ثقة، حافظ، آگاه به قرآت و پرهیزگار بود، مگر تدلیس میکرده است. و ذهبی گفته است: او در دانشهای مفید و علم های نیک سر آمد بود، و در کتاب الکاشف آورده است: حافظ سلیمان بن مهران مکنی به ابو محمد کاهلی و مشهور به اعمش از برجسته گان زمان خود بود، و نامبرده هشتاد و هشت سال زنده گی کرده است.

خاندان های دیگر قریش ازدواج میفرمائید، و به آنان گرایش دارید، ولی از بنی هاشم زن نمی خواهید؟ فرمودند: کسی را سراغ داری؟ گفتم: آری! دختر حمزه. فرمودند: او برادر زاده شیری من است.

عیسی بن یونس می گوید: من مثل اعمش کسی را ندیده ام، که اغنیاء و سلاطین در نزدش کوچک باشند، با وجودی که او فقیر و محتاج بود.

و ابن عمار میگوید: در محدثین ثابت تر از اعمش نیست. و عجلی گفته است: وی مردی ثقه و ثابت در حدیث ، محدث اهل کوفه در زمان خود ، قاری قرآن و عالم به فرائض بود ، اما در او گرایش به تشیع دیده می شد . و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: وکیع ما را خبر داد و گفت: اعمش خود برای ما نقل کرده است: پدرم مردی غریب و ناشناخته بود، آن چنان که برادرش درگذشت، و مسروق از او ارث برد.

محمد بن سعد میگوید: از کسی شنیدم که می گفت: مهران پدر اعمش از کسانی بوده که به هنگام شهادت حسین بن علی(رض) حضور داشته است.

اعمش برای مردم قرآن می خواند و در سالهای پایانی عمر خویش این کار را رها کرد به هنگامیکه پیر و ناتوان شده بود ، در ماه شعبان همه روزه مقداری قرآن برای مردم میخواند. مردم قرآن های خود را می آوردند، و آن را با قرائت او مطابقت می کردند. ابو حیان تیمی هم قرآن خود را که صحیح تر قرآن موجود بود ، می آورد ، و مردم قرآن های خود را با آن هم مطابقت و اصلاح می کردند. قرائت اعمش منطبق بر قرائت عبدالله بن مسعود بود ، و چنین بود که اعمش نزد یحیی بن وثاب و یحیی پیش عبید بن نضله خزاعی و عبید پیش علقمه و علقه در محضر عبدالله بن مسعود قرآن آموخته اند.

گوید: احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد، و گفت: ابوبکر بن عیاش برای ما نقل کرد، که از اعمش شنیدم که می گفت: به خدا سوگند! شما پیش هیچ کس نمی روید ، مگر اینکه او را به دروغ وامیدارید. و به خدا سوگند! من کسی از مردم را نمی شناسم که از ایشان بدتر باشد. ابوبکر می گفت: من این موضوع را نپسندم که ایشان از پرسیدن سیر نمیشوند. گوید: ابوبکر در این هنگام موضوع فریب کاری و پنهان داشتن ضعف اسناد حدیث را به یاد آورد.

گوید: عبدالله بن جعفر رقی از گفته عبیدالله بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است: اسحاق بن راشد برای من نقل کرد که زهری هرگاه از عراقی ها نام می برد ، دانش آنان را ضعیف می شمرد ، من به او گفتم: در کوفه یکی از بستگان بنی اسد زندگی می کند که چهار هزار حدیث نقل می کند. زهری با شگفتی گفت: چهار هزار حدیث؟! گفتم: آری. و اگر بخواهی برخی از دانش او را برای تو بیاورم. گفت: آری بیار. و من پیش او بردم. زهری شروع به خواندن کرد ، و دیدم که چهره اش دگرگون می شود. سپس گفت: به خدا سوگند! که این دانش است ، و نمی بینم کسی را که این دانش را بداند .

گوید: عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت: ابوعوانه می گفت: اعمش پیش من سرمایه ای داشت ، و با آنکه سرمایه اش را به جریان نینداخته بودم ، همواره به او می گفتم ، برای تو این مقدار سود فراهم آوردم .

گوید: عفان بن مسلم از گفته عمر بن علی مقدمی ما را خبر داد که می گفته است: حجاج بن ارقطه بر در خانه اعمش آمد ، و اجازه ورود خواست ، و گفت: به اعمش بگوئید: ابوارطه بر در خانه است. اعمش گفت: آیا باید کتبه خود را برای من بگوئید! آیا باید کتبه خود را برای من بگوئید! و به او اجازه ورود نداد.

گوید: وکیع می گفت: اعمش میگفت: هرگاه من و ابواسحاق با یکدیگر جمع می شدیم ، احادیث عبدالله بن مسعود را تر و تازه بیان می کردیم .

گوید: فضل بن دکین و وکیع هر دو ما را خبر دادند که اعمش به روز شهادت حسین بن علی بن ابیطالب(رض) که روز دهم محرم سال شصت و یکم بود دیده به جهان گشوده است ، و به سال یکصد و چهل و هشت در هشتاد و هشت سالگی در گذشته است ، ولی یحیی بن عیسی رملی می گفت: اعمش به سال پنجاه و هشتم متولد شده است.

گوید : هشتم بن عدی میگوید: اعمش به سال یکصد و چهل و هفت درگذشته است ، ولی محمد بن عمر واقدی و فضل بن دکین گفته اند: به سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

اما بعضی از مؤرخین تولد او را دو سال قبل از شهادت امام حسین(رض) یعنی در سال 59 هجری قمری گفته اند . و وفات او را ابو نعیم در ربیع الاول سال 148 هجری قمری آورده است ، و عمر او را هشتاد و هشت سال و یا در همین حدود گفته اند.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه 422 ، 423 و 424

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 798 ، 799 و 800

لغت نامه دهخدا جلد اول صفحه 874 و جلد دوم صفحه 2965 و 2966

الجرح والتعذیل جلد چهارم صفحه 139

الکاشف جزء اول صفحه 393

تقریب النقات صفحه 569

تقریب التهذیب صفحه 319

محمد بن عبدالله انصاری، از سعید بن ابی عروه<sup>13</sup>، از قتاده، از جابر بن زید، از ابن عباس ما را خبر داد که میگفته است: دختر حمزه را به رسول خدا پیشنهاد دادند. فرمودند: او برادرزاده شیری من است، و کسانی که از راه نسب ازدواج به آنان حرام است، از راه رضاع هم همانگونه است.

<sup>13</sup>-- سعید بن ابی عروه عدوی بishکری بصری : سعید بن ابی عروه (مهران) عدوی مکنی به ابو نصر بishکری بصری از موالی بنی عدی بن بishکرو از ساکنان بصره بوده است ، و درباره او گفته اند که وی در آخر عمر اختلاط فکر پیدا نموده بوده است .

نامبرده از قتاده ، نصر بن انس ، حسن بصری ، عبدالله بن فیروز دناج ، محمد بن سیرین ، ابی معشر ، زیاد بن کلیب ، زیاد أعلم ، مطر وراق ، ایوب ، عامر أحول ، علی بن حکم بنانی ، ابی رجاء عطاردی ، ابی نصره عبیدی ، یعلی بن حکیم ، ابی التیاح و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده و از او اعمش ، شعبه ، عبدالأعلی بن عبدالأعلی ، ثوری ، خالد بن حارث ، روح بن عباده ، یزید بن زریع ، ابو بحر بکراوی ، محمد بن ابی عدی ، محمد بن سواء ، یحیی قطان ، بشر بن مفضل ، سهل بن یوسف ، ابن مبارک ، عبدالوارث بن سعید ، کهمس بن منهال ، ابن علیہ ، ابو أسامه ، سالم بن نوح ، سعید بن عامر ، ابو خالد أحرمر ، عبده ، علی بن مسهر ، علی بن یونس ، عبدالوهاب بن عطاء ، محمد بن بکر ، محمد بن بشر ، محمد بن جعفر غندر ، محمد بن عبدالله انصاری و گروهی دیگر روایت نموده اند .

نسائی او را ثقه گفته ، و ابو زرعه میگوید: نامبرده ثقه و قابل اطمینان است. و عبدالرحمن بن ابی خیمه میگوید: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: ثابت ترین مردم در روایات قتاده ابن ابی عروه است. و ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعديل آورده است: سعید بن ابی عروه (مهران) از موالی بنی عدی و مکنی به ابو نصر بوده و در بصره سکونت داشته است. و نیز به نقل از علی بن حسین بن جنید از معلی بن مهدی از ابو عوانه آورده است ، که میگوید: در نزد ما در همین زمان حافظ تر از سعید بن ابی عروه کسی نمی باشد. و نیز از محمد بن سعید مقری رازی نقل کرده ، که میگوید: از عبدالرحمن بن حکم بن بشیر شنیدم ، که به نقل از ابی داؤد می گفت: سعید بن ابی عروه حافظ ترین کس از اصحاب قتاده بوده است. و ابن ابی حاتم به نقل از پدرش ، و او از احمد بن حنبل آورده است ، که از برای سعید بن ابی عروه کتابی نبوده ، بلکه تمام روایات را از حفظ بود. و احمد بن حنبل را گمان بر این است، که سعید بن ابی عروه گفته است: نتویسته ام مگر تفسیر قتاده را ، و این مطلب را برایم ابو معشر نوشت ، تا برایش بنویسم. و باز ابن ابی حاتم به نقل از پدرش، از اسحاق بن منصور ، و او از یحیی بن معین آورده است، که سعید بن ابی عروه ثقه است. و نیز ابن ابی حاتم میگوید: از پدرم شنیدم، که می گفت: سعید بن ابی عروه قبل از اینکه اختلاط فکر پیدا کند ، ثقه بوده ، و داناترین مردم به روایات قتاده بوده است. و عبدالرحمن بن ابی حاتم میگوید: برای ابو زرعه گفتم: سعید بن ابی عروه حافظ تر بود ، یا ابان العطار؟ گفت: سعید حافظ تر بود، و ثابت ترین اصحاب قتاده ، هشام و سعد بودند.

و امام ابن حبان در کتاب تقریب الثقات آورده است: سعید بن ابی عروه(مهران) مکنی به ابو نصر از اتباع تابعین و از موالی بنی بishکر بوده ، و در آخر عمر یعنی در حدود سال 145 هجری قمری به مرض اختلاط فکر ( نوعی دیوانگی و خرابی اعصاب ) گرفتار شده ، و پنج سال را در این مرض گذرانیده، و در سال 150 هجری قمری وفات یافته است، و روایاتش قبل از اختلاط فکر قابل اعتماد است.

اما ذهبی میگوید: سعید بن ابی عروه(مهران) مکنی به ابو نصر بishکری که از موالی بنی بishکر بوده ، یکی از برجسته گان می باشد ، و بنا به قول ابو حاتم روایات او قبل از آنکه اختلاط فکر پیدا کند ثقه است ، و نامبرده در سال 156 هجری قمری وفات یافته است .

و در کتاب تقریب التهذیب آمده است: سعید بن ابی عروه(مهران) بishکری ، که از موالی بنی بishکر بوده ، و مکنی به ابونصر بصری می باشد، ثقه و حافظ بوده ، و از برای او تصانیفی است ، اما کثیرالتدلیس است، و برای نامبرده اختلاط فکر پیدا شده بوده ، و او از ثابت ترین مردم در روایات قتاده است ، وی در سال 156 و بقولی 157 هجری قمری وفات کرده است. بخاری از قول عبدالصمد وفات او را در سال 156 گفته ، و عده ای دیگر سال 157 هجری قمری گفته اند.

و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: سعد بن ابی عروه کنیه او ابو نصر و نام پدرش مهران ، محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بود ، ولی در پایان عمر گرفتار اختلاط گردیده است.

گوید: از عبدالوهاب بن عطاء شنیدم ، که می گفت: به سال یکصد و سی و شش با سعید بن ابی عروه همنشین بودم ، و او به سال یکصد و پنجاه و هفت درگذشت ، دیگری جز او گوید: که سعید به سال یکصد و پنجاه و شش به روزگار خلافت منصور درگذشته است .

گوید : قریش بن انس می گفت: سعید بن ابی عروه برای من سوگند خورد ، که هرگز از گفته های قتاده چیزی ننویسته است ، جز اینکه ابو معشر از او خواسته است که تفسیر قتاده را برای او بنویسد ، و قتاده گفته است: میخواهی از گفته های من چیزی بنویسی؟ و من همواره در صدد کسب اجازه از او بودم .

عغان بن مسلم از گفته های همام ما را خبر داد که می گفته است: سعید بن ابی عروه پیش من آمد ، و تفسیر آیات قرآنی را که با آنها هر ده آیه مشخص می شود ، از تفسیر قتاده را از من خواست. گفتم: من برای تو یک نسخه مینویسم ، و به تو میدهم. گفت: فقط کتاب خودت را میخواهم. من نپذیرفتم. و با آنکه پیش من آمد و شد میکرد ، کتاب های خود را به او عاریه ندادم .



سفیان بن عیینه<sup>۴</sup> و اسماعیل بن ابراهیم اسدی<sup>۵</sup>، از علی بن زید بن جدعان<sup>۱۱</sup>، از سعید بن مسیب ما را خبر داد، که میگفته است: علی(رض) از پیامبر(ص) پرسیده است، چرا با دختر حمزه که زیباتر و نکوتر

عغان ما را خبر داد، که سعید بن ابی عروه چیزهای بسیاری را که خود نشنیده بود، از گفته های قتاده نقل می کرد، و در آن باره این جمله را هم نمی گفت: که برای ما حدیث کردند.

گوید: روح بن عباد گفت: سعید بن ابی عروه از حافظ ترین مردم بود، و هرگاه حدیث می کرد به خود می بالید، و مثلی را می گفت، که مفهوم آن چنین است: که خواه و ناخواه باید همین را بپذیری، روح در پی این سخن خود می گفت: برخی از محدثان می گفتند، که سعید این سخن را از گمراهی خود می گفته است.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه 328 و 329

الجرح والتعديل جلد چهارم صفحه 64 و 65

طبقات ابن سعد جلد هفتم صفحه 283

الكاشف جزء اول صفحه 321

تقريب الثقات صفحه 516

تقريب التهذیب صفحه 294

<sup>14</sup> -- سفیان بن عیینه هلالی کوفی مکی: سفیان بن عیینه بن ابی عمران میمون هلالی مکنی به ابو محمد کوفی و بعد مکی از محدثان بزرگ و مردی بزرگواری و کثیرالعلم بود. نامبرده از عبدالملک بن عمیر، ابی اسحاق سیبسی، زیاد بن علاقه، اسود بن قیس، ابان بن تغلب، ابراهیم و موسی و محمد پسران عقبه، اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، اسرئیل، ابو موسی، اسماعیل بن ابی خالد، اسماعیل بن امیه، ایوب بن موسی، ایوب بن ابی تمیمه سختیانی، برید بن ابی برده، بیان بن بشر، جعفر صادق، جامع بن ابی راشد، حمید طویل، حمید بن قیس أعرج، زکریا بن ابی زانده، زید بن اسلم، سالم بن ابی نصر، ابی حازم بن دینار، سلیمان تیمی، سلیمان أحول، سمی، سهیل، شیب بن عرقده، صالح بن کیسان، صالح بن صالح بن حی، صفوان بن سلیم، ضمره بن سعید، عاصم أحول، عاصم بن بهدله، عاصم بن کلیب، عبدالله بن دینار، ابی الزناد، عبدالله بن طاوس، عبدالله بن ابی حسین، ابن ابی نجیح، عبدربه، سعد ویحیی از فرزندان سعید بن قیس انصاری، عبدالرحمن بن قاسم، عبدالعزیز بن رفیع، عبدالکریم بن ابی امیه، عبدالکریم جزری، عبدالله بن عمر، عبدالله بن ابی یزید، علی بن زید بن جدعان، عبدالله بن عبدالله بن اصم، عمرو بن دینار، زهری، علاء بن عبدالرحمن، ابن عجلان، محمد بن عمرو بن علقمه، مطرف بن طریف، أعمش، منصور، ولید بن کثیر، یزید بن خصیفه، ابی اسحاق شیبانی، ابی یعفر کبیر، ابی یعفر صغیر و مردمانی بیشمار دیگر حدیث روایت نموده، و از او أعمش، ابن جریر، شعبه، ثوری، مسعر و ایشان از شیوخ وی می باشند، ابواسحاق فرزاری، حماد بن زید، حسن بن حی، همام، ابوالاحوص، ابن مبارک، قیس بن ربیع، ابومعاویه، ضریر، وکیع، معتمر بن سلیمان، یحیی بن ابی زانده که ایشان از معاصران وی بودند، و قبل از وی وفات یافتند، محمد بن ادریس شافعی، عبدالله بن وهب، یحیی قطان، ابن مهدی، ابواسامه، روح بن عباد، فریابی، ابوالولید طیالسی، عبدالرزاق، ابونعیم، ابوغسان نهدی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین، علی بن مدینی، اسحاق بن راهویه، عمرو بن علی فلاس، پسران ابی شیبه، ابو خیمه، احمد بن صالح مصری، احمد بن منیع، ابوتوبه حلبی، ابوجعفر نفیلی، ابوبکر حمیدی، ابن ابی عمر عدنی، علی بن حجر، علی بن خشرم، قتیبه، ابوموسی عنزی، هارون حمالی، احمد بن شیبان رملی، حسن بن محمد زعفرانی، زبیر بن بکار، محمد بن عیسی بن حبان، محمد بن عاصم اصبهانی و طوائف زیادی دیگر روایت نموده اند.

ابن مدینی گفته است: سفیان بن عیینه در سال 107 هجری قمری متولد گردید، و عبدالرحمن بن بشر بن حکم به نقل از سفیان ولادت او را در نیمه شعبان همان سال گفته است. و عیینه پدر سفیان اصلاً از اهالی مکه بوده، اما خود وی در کوفه متولد گردیده، اما باز در مکه وفات یافته است، و او راست کتاب الجامع در حدیث و نیز کتابی در تفسیر.

امام ابن حبان در کتاب تقریب الثقات مینویسد: سفیان بن عیینه بن ابی عمران هلالی مکنی به ابو محمد از جمله اتباع تابعین و از اهالی کوفه بوده، و بعد به مکه انتقال نموده، و در سال 198 هجری قمری وفات یافته است. وی از حفاظ و فردی دانشمند، زاهد، اهل دین، عالم به کتاب الله و مشهور به زیادت تلاوت قرآن بوده، و هفتاد و چند مرتبه حج نموده، و ایشان پنج برادر بودند: سفیان، محمد، آدم، عمران و ابراهیم که همگی از اهل علم بودند.

و ذهبی در کتاب الکاشف آورده است: سفیان بن عیینه مکنی به ابو محمد هلالی کوفی از موالی بنی هلال، و از یک چشم کور بوده، و یکی از بزرگان علم و ادب می باشد، وی فردی ثقه، ثابت، حافظ و امام است، و از شیوخ وی أعمش و ابن جریر می باشند. نامبرده در ماه رجب سال 198 هجری قمری وفات یافت.

و ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعديل می نویسد: پدرم از عبدالرحمن بن سعید جوهری روایت نموده، که گفته است: از یحیی بن سعید أموی شنیدم، که می گفت: عبدالله بن أحمد بن حنبل در نامه ای که برایم فرستاده، نوشته است:

داؤد بن عمرو میگفت: که از عبدالرحمن بن مهدی شنیدم، که می گفت: سفیان بن عیینه از دانا ترین مردم در بین محدثین حجاز است. و نیز ابن ابی حاتم به نقل از حسن بن علی بن مهران متوتی آورده، که گفته است: از علی بن بحر بن بری شنیدم، که می گفت: از عبدالله بن وهب شنیدم، که گفت: من کسی را دانا تر به تفسیر قرآن از سفیان بن عیینه سراغ ندارم. هم چنین ابن ابی حاتم به نقل از پدرش و او از اسحاق بن منصور و او از یحیی بن معین آورده، که گفته است: سفیان بن عیینه ثقه است.

و در کتاب تقریب التهذیب آمده است: سفیان بن عیینه بن ابی عمران هلالی مکنی به ابو محمد کوفی مکی ، ثقه ، حافظ ، فقیه ، امام و حجت بوده ، اما در آخر عمر در حافظه اش خلل وارد گردیده ، و گاهی هم تدلیس میکرده ، به آن هم او را از ثقات شمرده اند ، و او ثابت ترین فرد در روایات عمرو بن دینار می باشد ، وی در ماه رجب سال 198 هجری قمری به عمر 91 سالگی وفات یافت .

و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: سفیان بن عیینه بن ابی عمران کنیه اش ابو محمد ، وابسته خاندان عبدالله بن رویه از تیره بنی هلال بن عامر بن صعصعه است .

گوید: محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت: سفیان بن عیینه خود به من گفت که به سال یکصد و هفت متولد شده ، و اصل او از مردم کوفه و پدرش از کارگزاران خالد بن عبدالله قسری بوده است ، چون خالد از حکومت عراق بر کنار و یوسف بن عمر ثقفی بر آن کار گماشته شده است ، یوسف به جستجوی کارگزاران خالد پرداخته و آنان از او گریخته اند ، عیینه بن ابی عمران پدر سفیان خود را به مکه رسانده ، و ساکن آن شهر شده است .

گوید: عبدالرحمن بن یونس ما را خبر داده و گفت: خودم از سفیان بن عیینه شنیدم که می گفت: نخستین کس که برای دانش آموزی با او همنشین شدم ، عبدالکریم پدر امیه بود ، و در آن هنگام پانزده ساله بودم ، و عبدالکریم به سال 126 درگذشت .

سفیان میگوید: به سال یکصد و شانزده در مراسم حج شرکت کردم ، و سپس به سال یکصد و بیست حج گزاردم . زهری به همراه پسر هشام خلیفه اموی به مکه و پیش ما آمد ، و این به سال یکصد و بیست و سه بود . زهری به سال یکصد و بیست و چهار از مکه رفت . سفیان میگوید : من در حالیکه سعد بن ابراهیم پیش زهری بود ، از او مسئله ای پرسیدم ، که مربوط به علم حدیث بود ، پاسخم نداد ، سعد به زهری گفت: پاسخ این پسر را بده . زهری گفت: آری . حق او را بر او عطاء خواهیم کرد . سفیان میگوید: من در آن هنگام شانزده ساله بودم .

سفیان میگوید: دو بار یکی به سال یکصد و پنجاه و دیگری به سال یکصد و پنجاه و دو به یمن رفتم ، و معمر هنوز زنده بود ، و ثوری یک سال پیش از یمن رفته بود .

محمد بن سعد میگوید: حسن بن عمران بن عیینه بن ابی عمران که برادرزاده سفیان است ، مرا خبر داد و گفت: در آخرین حجی که عموم گزارد ، و به سال یکصد و نود و هفت بود همراهش بودم ، در عرفات پس از آنکه نماز گزارد ، آن گاه روی تشک خود دراز کشید و گفت: هفتاد سال پیپی در عرفات بوده ام ، و همه ساله به پیشگاه خدا عرض کرده ام ، بار خدایا! این وقوف مرا در این جایگاه آخرین بار قرار مده ، و اینک از بسیاری تقاضای خود در این باره از حق تعالی آرزم دارم .

گوید : چون باز گشت ، به روز شنبه اول ماه رجب سال یکصد و نود و هشت در مکه درگذشت ، و در منطقه حج چون به خاک سپرده شد ، سفیان محدثی مورد اعتماد و بسیار استوار و حجت در حدیث و پر حدیث بود ، و به هنگام مرگ نود و یک سال داشت .

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه 359 ، 360 ، 361 و 362  
لغت نامه دهخدا جلد نهم صفحه 13674 به نقل از اعلام زرکلی  
الجرح والتعدیل جلد چهارم صفحه 211 ، 212 و 213  
طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 382 و 383  
الکاشف جزء اول صفحه 332  
تقریب الثقات صفحه 539  
تقریب التهذیب صفحه 303

<sup>15</sup> -- إسماعیل بن ابراهیم أسدی بصری معروف به ابن علیہ : امام إسماعیل بن ابراهیم بن سهم بن مقسم أسدی مکنی به ابو بشر بصری و معروف به ابن علیہ از جمله اتباع تابعین و از اهالی بصره بوده ، و اسم مادرش علیہ می باشد ، که بنام وی مشهور شده است ، نامبرده از موالی بنی اسد بوده ، و در سال 193 و یا 194 هجری قمری وفات یافته است . وی از عبدالعزیز بن صهیب ، سلیمان تیمی ، حمید طویل ، عاصم أحول ، ایوب ، ابن عون ، ابی ریحانه ، جریری ، ابن ابی نجیح ، معمر ، عوف أعرابی ، ابی التیاح یونس بن عبید ، ابن جدعان ، عطاء بن سائب و مردمانی زیادی دیگر حدیث روایت نموده و از او شعبه ، ابن جریر ، بقیه ، حماد بن زید ، ابراهیم بن طهمان ، ابن وهب ، شافعی ، احمد بن محمد بن حنبل ، یحیی ، علی ، إسحاق ، فلاس ، ابو معمر هذلی ، ابو خثیمه ، پسران ابی شیبه ، علی بن حجر ، ابن نمیر ، ابن معین و خلق زیادی دیگر روایت نموده اند .

موصوف عالمی برجسته ، امام ، حجت ، ثقه ، قابل اعتماد ، راستگو ، پرهیزگار و متقی بود . علی بن جعد به نقل از شعبه میگوید: إسماعیل بن علیہ ریحانة الفقهاء است . و یونس بن بکر گفته است: إسماعیل بن علیہ سیدالمحدثین است . و ابو داؤد سجستانی میگوید: نبوده است که خطاء نکند هیچ یکی از محدثین ، مگر إسماعیل بن علیہ و بشر بن مفضل . و نسائی او را ثقه و ثابت گفته است .

و ابن ابی حاتم به نقل از ابن ابی خثیمه آورده است ، که یحیی بن معین میگوید: شنیدم که کسی از ابن مهدی درباره اسماعیل بن علیہ پرسید . او گفت: نامبرده ثقه است . و باز ابن ابی حاتم از علی بن حسن هسنجانی و او از ابراهیم بن عبدالله هروی روایت نموده که گفت: از یزید بن هارون شنیدم که می گفت: به بصره رفتم و از مردمان آنجا کسی را بهتر از ابن علیہ در علم حدیث نیافتم .

خطیب میگوید: گمان علی بن حجر بر آن بوده ، که علیه مادر بزرگ اسماعیل بوده نه مادرش .  
 و صاحب کتاب تقریب التهذیب عمر او را 83 سال گفته است . و احمد و عمرو بن علی میگویند: اسماعیل ابن علیه  
 در سال 110 هجری قمری متولد و در سال 193 هجری قمری وفات یافت . و یعقوب بن شبیه میگوید: این مطلب برای  
 اسماعیل جداً ثابت است ، که وی در روز سه شنبه که سیزده روز از ماه ذی القعدة باقی مانده بود ، وفات یافت .  
 و ابن کثیر دمشقی در کتاب البدایه والنهایه مینویسد: اسماعیل بن علیه از ائمه علماء و محدثی بلند مرتبه بوده ، و از  
 وی امام شافعی و امام احمد بن حنبل حدیث روایت نموده اند ، و نامبرده مدتی را سرپرست رسیده گی به مظالم در  
 بغداد و نیز ناظر صدقات در بصره بود ، وی مردی نقه ، نیک اندیش ، بزرگوار و بلند پایه بود ، بسیار کم خنده می کرد ، و  
 او تجارت پارچه داشت ، و از آن معیشت خانواده خود را تأمین می نمود ، و به حج می رفت ، و از آن دوستانش مثل هر دو  
 سفیان و دیگران نیز استفاده می بردند . نامبرده را هارون الرشید متولی قضاء گردانید ، زمانیکه این مطلب که او متولی  
 قضاء گردیده ، به عبدالله ابن مبارک رسید ، عبدالله برایش نامه ای منظوم و منثور نوشت ، و او را ملامت کرد . و ابن علیه  
 نیز از قضاوت استعفاء داد ، و عفو خواست . وفاتش در ذی القعدة سال 193 هجری قمری بوده ، و او را در گورستان  
 عبدالله بن مالک دفن کردند .

و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم آزاد کرده و وابسته عبدالرحمن بن قطیبه  
 اسدی از قبیله اسد خزیمه و از مردم کوفه بوده است ، مقسم پدر بزرگ اسماعیل از اسیران قبیله که جائی میان  
 خراسان و زابلستان می باشد بوده است . و ابراهیم پدر ابن علیه بازرگان و از مردم کوفه بود ، او برای بازرگانی به بصره  
 می آمد و چیزی می خرید و باز می گشت ، یک بار در بصره بیشتر ماند ، و با علیه دختر حسان که از آزاد کرده گان و  
 وابسته گان بنی شیبان بود ازدواج کرد ، علیه بانوی خردمند و نامور به فضل بود ، و در محله عوقه بصره خانه ای داشت  
 که به نام او معروف بود ، صالح مری و کسانی دیگری از راوی شناسان و فقیهان بصره به حضورش می رفتند ، و او نیز  
 پیش آنان می آمد ، و با آنان در باره حدیث و مسائل فقهی گفتگو می کرد ، علیه برای ابراهیم به سال یکصد و ده  
 اسماعیل را بزاد ، و اسماعیل به مادر خود منسوب شد ، و در بصره اقامت کرد ، علیه پس از اسماعیل پسر دیگری به نام  
 ربیع نیز برای ابراهیم بزاد . کنیه اسماعیل ابو بشر و محدثی استوار ، مورد اعتماد و حجت بوده است ، او سرپرستی  
 اوقاف و صدقات بصره را بر عهده گرفت و در سالهای پایانی خلافت هارون الرشید سرپرست اداره رسیده گی به مظالم  
 بغداد شد ، و ابن علیه و فرزندانش مقیم بغداد شدند ، و اسماعیل ابن علیه در بغداد خانه های خرید ، و در همان شهر به  
 روز سه شنبه سیزدهم ذی قعدة سال یکصد و نود و سه درگذشت ، پسرش ابراهیم بن اسماعیل بر پیکرش نماز گزارد ،  
 و روز چهار شنبه در گورستان عبدالله بن مالک به خاک سپرده شد ، روزی که اسماعیل درگذشت ، وکیع بن جراح در بغداد  
 بود .

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه 235 ، 236 و 237

الجرح والتعذیل جلد دوم صفحه 96 ، 97 و 98

طبقات ابن سعد جلد هفتم صفحه 335 و 336

البدایه والنهایه جلد پنجم صفحه 236

الکاشف جزء اول صفحه 73

لغت نامه دهخدا جلد دوم صفحه 2477 و 2500

تاریخ الکامل جلد هشتم صفحه 3754

تقریب الثقات صفحه 216

تقریب التهذیب صفحه 77 و 78

<sup>16</sup>-- علی بن زید قرشی تیمی بصری مشهور به ابن جدعان : علی بن زید بن عبدالله بن ابی ملیکه (زهیر) بن  
 عبدالله بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره قرشی تیمی مکنی به ابوالحسن بصری و مشهور به ابن  
 جدعان فقیه نابینا و اصلاً از اهالی مکه بوده ، اما در بصره سکونت داشت ، روایت حدیث میکرد ، اما از محدثان مؤثق  
 نبود . وی از انس بن مالک ، سعید بن مسیب ، ابی عثمان نهدی ، ابی نضره عبیدی ، ابی رافع صائغ ، حسن بصری ،  
 إسحاق بن عبدالله بن حارث بن نوفل ، انس بن حکیم ضبی ، اوس بن خالد ، سلمه بن محمد بن عمار بن یاسر ،  
 عبدالرحمن بن ابی بکره ، عدی بن ثابت ، ابن منکدر ، قاسم بن ربیع ، نضر بن انس بن مالک ، یوسف بن مهران ،  
 همسر پدرش ام محمد ، آمنه دختر عبدالله ، خیره مادر حسن بصری ، و طائفه دیگر حدیث روایت نموده و از او قتاده که  
 قبل از وی وفات یافته است ، هر دو حماد ، زائده ، زهیر بن مرزوق ، هر دو سفیان ، سفیان بن حسین ، شعبه ، شریک ،  
 همام بن یحیی ، مبارک بن فضاله ، ابن عون ، عبدالوارث بن سعید ، جعفر بن سلیمان ، هشیم ، معتمر بن سلیمان ، ابن  
 علیه و دیگران روایت نموده اند .

صالح بن احمد او را ضعیف گفته ، و احمد بن حنبل میگوید: ضعیف الحدیث است ، و عثمان دارمی به نقل از یحیی  
 آورده است ، که حدیث او قوی نیست ، و ابن ابی خنیفه به نقل از یحیی آورده است ، که حدیث او در همه چیز ضعیف  
 است ، و در روایتی از دوری آمده است ، که حدیث او حجت نیست ، و جوزجانی او را واهی الحدیث گفته است ، و ابو  
 حاتم نیز میگوید ، که او قوی نیست ، و نسائی نیز او را ضعیف گفته ، و ابن خزیمه میگوید: او سوء حافظه داشته است ، و  
 بعضی هم او را به تشیع متهم کرده اند ، چنانکه یزید بن زریع گفته است: او را دیدم ، اما از او چیزی را نقل نمی کنم ،  
 زیرا او رافضی است ، و ابن ابی حاتم به نقل از پدرش و او از سلیمان بن حرب میگوید: از حماد بن زید شنیدم که می

دوشیزه قریش است، ازدواج نمی فرمائید؟ رسول خدا فرموده اند: ای علی! مگر نمیدانی که حمزه برادر شیری من است، و خداوند همانگونه که برخی منسوبان را محرم قرار داده، و ازدواج آنان را حرام فرموده است، در باره رضاع هم همانگونه حکم فرموده است؟

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی حبیبه<sup>۱۷</sup>، و او از داوود بن حصین<sup>۱۸</sup>، و او از عکرمة<sup>۱۹</sup>، و او از ابن عباس ما را خبر داد که میگفته است: عماره دختر حمزه که مادرش سلمی دختر عمیس بود، در مکه زندگی

گفت: علی بن زید امروز حدیث می گفت، اما فردا چنان می گفت که آنچه امروز گفته را ن گفته است. حضرمی وفات او را در سال 129 هجری قمری و خلیفه در سال 131 هجری قمری گفته اند. و ذهبی در کتاب الکاشف مینویسد: علی بن زید بن جدعان تیمی بصری نابینا بوده، و یکی از حفاظ است، اما روایات او تثبیت نیست، و دارقطنی میگوید: همیشه او را انعطاف پذیر یافتم، و منصور بن ذاذان میگوید: وقتیکه حسن وفات یافت، برای ابن جدعان گفتیم بر مجلس وی بنشیند، وی در سال 131 هجری قمری وفات یافته است، اما زرکلی وفات او را در سال 129 هجری قمری گفته است، و ابن کثیر دمشقی نیز در کتاب البدایه والنهایه وفات او را در سال 129 هجری قمری گفته است، و در کتاب تقریب التهذیب آمده است: علی بن زید بن عبدالله بن زهیر بن عبدالله بن جدعان تیمی بصری، اصلاً حجازی بوده، و معروف به علی بن زید بن جدعان می باشد، که او را منسوب به جد جدش نموده اند، او در روایت حدیث ضعیف است، و در سال 131 هجری قمری وفات یافته، و بعضی هم وفات او را قبل از آن تاریخ گفته اند. و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: علی بن زید بن جدعان از فرزند زاده گان عبدالله بن جدعان قرشی است، که از خاندان تیم بوده اند، علی بن زید به هنگام زاده شدن کور بوده است، او محدثی پر حدیث و در او ضعف و سستی بوده است، و به گفته اش استاد نمی شود.

تهذیب التهذیب جلد چهارم صفحه 194، 195 و 196

الجرح والتعديل جلد ششم صفحه 240 و 241

الکاشف جزء دوم صفحه 278

لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه 16094 به نقل از اعلام زرکلی

خلاصه تذهیب الکمال صفحه 235 والتبیان و

تاریخ الاسلام ذهبی جلد پنجم صفحه 283

تقریب التهذیب صفحه 43

البدایه والنهایه جلد پنجم صفحه 35

طبقات ابن سعد جلد هفتم صفحه 261

<sup>17</sup>--- ابراهیم بن اسماعیل انصاری اشتهالی مدنی مشهور به ابن ابی حبیبه: ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه اشتهالی مکنی به ابو اسماعیل مدنی و مشهور به ابن ابی حبیبه از موالی بنی اشتهل بوده، و از داوود بن حصین، موسی بن عقبه، ابن جریج، ابن عجلان، عبدالله بن ابی سفیان و دیگران حدیث روایت نموده، و از او ابو عامر عقدی، ابن ابی فدی، ابن واقدی، اسماعیل بن ابی اویس، فعبنی، سعید بن ابی مریم و دیگران روایت نموده اند. نامبرده شخصی عابد، شب زنده دار و دائم الصوم بود، اما او را متروک الحدیث گفته اند. احمد میگوید: ثقه است. و ابن معین گفته است که چیزی نیست. و ابو حاتم میگوید: شخص موصوف قوی نیست. و بخاری گفته است: منکر الحدیث است. و نسائی او را ضعیف دانسته. و دارقطنی او را متروک گفته. و ابن عدی میگوید: شخص صالحی بوده، و در باب روایت چنانکه از یحیی بن معین نقل میکند: احادیثش را به همراه ضعف آن می نوشته. و صاحب کتاب تقریب التهذیب نیز او را ضعیف گفته است. و ابن ابی حاتم از قول یعقوب بن اسحاق هروی گفته است که عثمان بن سعید دارمی در نامه ای که برای ما نگاشته، آورده است که از یحیی بن معین درباره ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه سوال کردم. او گفت: وی مرد صالحی است.

و محمد بن سعد در کتاب طبقات مینویسد: ابن ابی حبیبه، نام اصلی او ابراهیم و پسر اسماعیل بن ابی حبیبه و کنیه اش ابو اسماعیل است، او برده آزاد کرده و وابسته عبدالله بن سعد بن زید اشتهالی بوده است. ابن ابی حبیبه مردی پارسا و همواره انجام دهنده نماز و روزه مستحبی بود، آن چنان که شصت سال همواره روزه میداشت، او به سال 165 هجری قمری در زمان خلافت مهدی عباسی به عمر 82 سالگی درگذشت، و محدثی کم حدیث بود.

تهذیب التهذیب جلد اول صفحه 131 و 132

الجرح والتعديل جلد دوم صفحه 35 و 36

تقریب التهذیب صفحه 47

الکاشف جزء اول صفحه 34

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 296

<sup>18</sup>-- داوود بن حصین اموی مدنی: داوود بن حصین اموی مکنی به ابو سلیمان مدنی از جمله اتباع تابعین، از موالی بنی امیه، و برده آزاد کرده و وابسته عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان، و از اهالی مدینه بوده است. نامبرده از پدرش حصین، عکرمة، نافع، ابو سفیان مولای ابی احمد، عبدالرحمن أعرج، ام سعد دختر سعد بن ربیع و جماعتی دیگر حدیث روایت نموده، و از او مالک بن انس، ابن اسحاق، محمد بن عبیدالله بن ابی رافع، ابراهیم بن اسماعیل بن ابی

حبیه ، ابراهیم بن ابی یحیی ، زید بن جبیره ، محمد بن جعفر بن ابی کثیر و دیگران روایت نموده اند. ابن معین او را ثقه گفته ، و احمد بن صالح او را از اهل ثقه و صدق آورده است ، و علی بن مدینی میگوید: آنچه را از عکرمه روایت نموده منکر است ، و ابو زرعه او را متغیر و انعطاف پذیر گفته ، و ابو حاتم میگوید: روایات او قوی نیست ، و جوزجانی میگوید: مردم روایات او را خوب نمی بینند ، و مالک روایت از او را معیوب دانسته ، و بعضی از محدثین میگویند: مالک در روایت از او کراهیت نشان داده و علت کراهیت مالک روایت او از عکرمه بوده ، زیرا که مالک روایت از عکرمه را دوست نداشته است ، و مالک نیز غیر از طریق عکرمه از او روایت دارد ، و ساجی او را منکر الحدیث گفته ، و به خوارج متهم ساخته است ، و عده ای دیگری از مؤرخین و محدثین از جمله امام ابن حبان بستی خراسانی صاحب کتاب تقریب الثقات او را متمایل به فرقه شراة خوارج دانسته اند ، اما میگویند: روایات او را نباید بکلی ترک کرد ، زیرا او در روایاتش دعوت به مذهب خود نمی کرده ، و روایاتش جانبدارانه نیست ، و او فردی قابل اطمینان و جازئ الشهادت است ، و اگر واجب باشد که روایات او را ترک کنیم ، باید روایات عکرمه را هم ترک کنیم ، زیرا او نیز مثل داؤد بن حصین در گروه شراة خوارج بوده است.

و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: داؤد بن حصین برده آزاد کرده و وابسته عمرو بن عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه است. کتبه اش ابو سلیمان بوده ، و از عکرمه ، عبدالرحمن أعرج و ابو سفیان وابسته پسر ابو احمد روایت کرده است ، محدثی مورد اعتماد بوده، و مالک بن انس از او روایت کرده است ، او به سال 135 هجری قمری در 72 سالگی در مدینه در گذشته است، ابن نمیر و دیگران نیز وفات او را در سال 135 هجری قمری گفته اند.

تهذیب التهذیب جلد دوم صفحه 112

الجرح والتعدیل جلد سوم صفحه 388

الکاشف جزء اول صفحه 243

تقریب الثقات صفحه 434 و 435

تقریب التهذیب صفحه 227

طبقات ابن سعد جلد ششم صفحه 213

<sup>19</sup> --- عکرمه بن عبدالله بربری مدنی مولاى ابن عباس : عکرمه بن عبدالله بربری مکنی به ابو عبدالله مدنی از موالی عبدالله ابن عباس بوده و اصلاً از مردم بربر و متعلق به حصین بن ابی حر عنبری بود که او را به عبدالله بن عباس بخشید زمانی که از طرف حضرت علی (رض) والی بصره بود . وی از جمله تابعین و از داناترین مردم در تفسیر قرآن کریم ، حدیث ، فقه و غزوات رسول الله (ص) در تمامی سر زمین های اسلامی بشمار می آمد ، وی حتی در زمان حیات عبدالله بن عباس (رض) نیز فتوی میداد ، و او را مردی ثقه ، ثابت و عالم خوانده اند ، اما ذهبی او را اباضی گفته است.

عکرمه در سال 25 هجری قمری متولد گردید ، و بعد به سیاحت پرداخت و سرزمین های افریقیه ، یمن ، شام ، عراق و خراسان را گردش کرد، و مدتی نیز در مغرب بسر برد ، سپس بمدینه باز گشت ، اما در تاریخ وفات او اختلاف است ، وفات او را در سال 104 یا 105 یا 107 و یا 110 هجری قمری گفته ، و اغلب مؤرخان از جمله امام ابن حبان عمر او را در حدود 84 سال آورده ، و وفات او را در روز یکشنبه در مدینه نگاشته اند ، و فوت او و فوت کثیر عزه در یک روز بوده است .

نامبرده از جمع زیادی از صحابه و شمار بسیاری از تابعان روایت نموده ، و از او بیش از یکصد تن که هفتاد نفر از ایشان از تابعان اند حدیث روایت نموده اند ، از جمله کسانی که عکرمه از ایشان حدیث روایت نموده ، مولایش عبدالله بن عباس ، علی بن ابیطالب ، حسن بن علی ، ابو هریره ، عبدالله بن عمر ، عبدالله بن عمرو ، ابی سعید خدری ، عقبه بن عامر ، حجاج بن عمرو بن غزیه ، معاویه بن ابی سفیان ، صفوان بن امیه ، جابر ، یعلی بن امیه ، ابی قتاده ، عایشه ، حمنه دختر جحش ، ام عماره و یحیی بن یعمر بوده و از جمله کسانی که از او حدیث روایت نموده اند، اشخاص ذیل می باشند : از اهالی مدینه یحیی بن سعید انصاری ، علاء بن عبدالرحمن حرقی ، محمد بن عبدالرحمن بن نوفل مکنی به ابوالأسود ، سعید بن عبدالرحمن بن حسان بن ثابت ، محمد بن طلحه بن یزید بن رکانه ، سلمه بن بخت ، ثور بن زید دبلی ، داؤد بن حصین ، حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس ، ابو یزید مدنی ، و از اهالی مکه عمرو بن دینار ، ابوصالح باذان ، قاسم بن ابی بزه ، حمید بن قیس أعرج ، ابن ابی نجیح ، عبدالله بن کثیر ، عبدالعزیز بن ابی رواد ، و از اهالی یمن عمرو بن مسلم ، حکم بن أبان ، همام بن نافع ، إسحاق بن جابر عدنی ، یعلی بن حکیم ثقفی که بصری الاصل بوده ، یعلی بن مسلم مکی ، وهب بن نافع عموی عبدالرزاق ، سلمه بن وهرام ، اسماعیل بن شروس . و از اهالی کوفه أبو إسحاق همدانی ، شعبی ، حماد بن ابی سلیمان ، سلمه بن کهیل ، حبیب بن ابی ثابت ، أعمش ، اسماعیل بن ابی خالد ، حکم بن عتیبه ، ابی زعراء عمرو بن عمرو ، میسره ، ابی حصین ، سماک بن حرب ، اسماعیل أسدی ، علی بن أقمر ، سعید بن مسروق ، مغیره بن مقسم ، حصین بن عبدالرحمن ، عطاء بن سائب ، لیث بن ابی سلیم ، حارث بن حصیره ، ولید بن عیزار ، زیاد بن فیاض ، عطیة العوفی ، أشعث بن سوار ، علاء بن مسیب ، فضیل بن غزوان ، هلال بن خباب ، بدر بن عثمان ، فطر بن خلیفه ، أبو بکیر ، عمران بن سلیمان ، محمد بن عبدالرحمن مولای آل طلحه ، سفیان بن زیاد عصفری ، عصام بن قدامه ، زید حجام . و از اهالی بصره جابر بن زید ابوشعثاء ، عاصم أحول ، ایوب سختیانی ، قتاده ، یونس بن عبید ، داؤد بن ابی هند ، خالد الحذاء ، حمید طویل ، هشام بن حسان ، زبیر بن خرث ، حنظله سدوسی ، عمرو بن ابی حکیم ، ابو یزید مدینی ، سعید بن عبدالله ثقفی ، ابو مکین ، عمران بن حدیر ، یزید بن حازم ، عبدالکریم أبو امیه ، شیب بن بشر ، أبان بن صمه ، ابوالأشهب ، مطر وراق ، فضیل بن میمون ، عباد بن منصور ، مهدی ابن ابی مهدی هجری ، ابوبکر هذلی . و از اهالی واسط ابو بشر جعفر بن ابی وحشیه ، حسین بن قیس ، ابو علی رجبی ، حنش . و از اهالی

مصر یزید بن ابی حبیب ، بشیر بن ابی عمرو ، ثور بن یزید . و از اهالی جزیره عبدالکریم بن مالک جزری ، خصیف جزری ، علی بن بذیمه ، عثمان مشاهد . و از اهالی یمامه یحیی بن ابی کثیر و ابو یزید . و از اهالی سیستان ابو حزیر عبدالله بن حسین قاضی آنجا . و از اهالی خراسان عطاء خراسانی ، ابو منیب عتکی ، علباء بن أحمز ، یزید بن ابی سعید نحوی ، حسین بن واقد ، نعیم بن میسره نحوی . و افرادی دیگر مانند ابراهیم نخعی ، ابو اسحاق سیعی ، ابو زبیر ، سماک بن حرب ، عاصم بن بهدله ، عبدالرحمن بن سلیمان بن غسیل ، عمرو بن ابی عمرو مولای مطلب ، موسی بن عقبه ، ابو اسحاق شیبانی ، ثور بن زید دیلی ، عبدالله بن عیسی بن عبدالرحمن بن ابی لیلی ، عبدالملک بن ابی بشیر مدائنی ، عثمان بن غیاث ، عثمان بن سعد کاتب ، عماره بن ابی حفصه ، عمرو بن هرم أسدی ، محمد بن علی بن یزید بن رکانه ، یزید بن ابی زیاد ، حسن بن زید بن حسن بن علی ، نصر ابو عمر خزار و ابوسعید بقال .

عبدالرحمن بن ابی حاتم به نقل از محمد بن عبدالله بن یزید مقری و او از سفیان و او از عمرو بن دینار میگوید که جابر بن زید گفته است: همین عکرمه مولای ابن عباس داناترین مردم است .

و عباس بن مصعب مروزی گفته است: از داناترین شاگردان ابن عباس در تفسیر عکرمه است . و اکثر علماء نیز او را ثقه گفته اند . اما ذهبی در کتاب الکاشف مینویسد: که عکرمه اباضی است . و عطاء نیز او را اباضی گفته . و جوزجانی میگوید: برای احمد گفتم: عکرمه اباضی است . گفت: میگویند: صفری است . و مصعب زبیری گفته است: عکرمه بر رأی خوارج بود . و ابو خلف خزار به نقل از یحیی بکاء میگوید: از ابن عمر شنیدم که برای نافع می گفت: از خدا بترس ، وای بر تو! بر من دروغ نگوئی ، مثلی که دروغ میگوید عکرمه بر ابن عباس . و ابراهیم بن سعد به نقل از پدرش از سعید بن مسیب روایت نموده که برای غلام خود برد می گفت: یا برد! دروغ نگوئی بر من چنانکه دروغ می گوید عکرمه بر ابن عباس . و اسحاق بن عیسی طباع میگوید: از مالک بن انس سوال کردم ، که آیا برای تو رسیده است که عبدالله بن عمر برای نافع گفت: بر من دروغ نگوئی ، مثلی که عکرمه بر ابن عباس دروغ میگوید . گفت: نه . و لکن برایم این رسیده است ، که سعید بن مسیب این مطلب را برای مولایش برد گفته است . و جریر بن عبدالحمید به نقل از یزید بن ابی زیاد گفته است: به نزد علی بن عبدالله بن عباس رفتم ، و او عکرمه را در باب الحش محبوس ساخته بود . برایش گفتم: از برای چه او را زندانی کردی؟ گفت: او بر پدرم دروغ ساخته . و هشام بن سعد بن نقل از عطاء خراسانی میگوید: برای سعید بن مسیب گفتم: عکرمه را گمان بر آنست که رسول الله (ص) در حالیکه محرم بودند با ام المؤمنین میمونه ازدواج نمودند . سعید گفت: خیبت دروغ میگوید . و خالد الحذاء میگوید: عکرمه از داناترین مردم بود ، اما رأی گروه صفریه از فرقه خوارج را داشت ، و اهالی افریقیه رأی صفریه را از او گرفتند .

و ابن سعد در کتاب طبقات مینویسد: عکرمه برده وابسته عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم و کنیه اش ابو عبدالله بوده است .

ابو حفص عامر بن سعید از هشام بن یوسف قاضی صنعاء از محمد بن راشد ما را خبر داد که می گفته است: هنگامیکه عبدالله بن عباس در گذشت عکرمه همچنان برده بود ، خالد بن یزید بن معاویه او را به چهار هزار دینار از علی بن عبدالله بن عباس خرید ، این خبر به عکرمه رسید پیش علی آمد و پرسید آیا مرا به چهار هزار دینار فروخته ای؟ گفت: آری . عکرمه گفت: برای تو پسندیده نیست و چندان سودی نبرده ای که دانش پدرت را به چهار هزار دینار فروخته ای! علی بن عبدالله بن عباس پیش خالد رفت و تقاضای لغو معامله را کرد . خالد پذیرفت ، و علی او را آزاد کرد . احمد بن عبدالله بن یونس از ابو شهاب ، از اعمش ، از مجاهد از ابن عباس ما را خبر داد که بر برده گان خودش نامهای عربی می نهاده است ، مانند عکرمه ، سمیع ، کریب . و به برده گان خود می گفته است ازدواج کنید که بنده هرگاه زنا کند خداوند پرتو ایمان را از او جدا می کند و معلوم نیست که پس از آن خداوند پرتو را باز گرداند یا همچنان باز دارد .

احمد بن عبدالله بن یونس و عارم بن فضل هر دو از احمد بن زید ، از زبیر بن خریث از خود عکرمه ما را خبر داد که می گفته است: ابن عباس بر پای من بند می نهاد و قرآن و سنت به من می آموخت .

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه ، از داؤد ، از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است: ابن عباس این آیه را تلاوت کرد:

( لَمْ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مَهْلِكُهُمْ أَوْ مَعَذَّبَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ) ترجمه: چرا قومی را که خداوند آنان را می خواهد هلاک کند یا شکنجه سخت دهد ، پند می دهید . بخشی از آیه ۱۶۵ سوره هفتم - اعراف

و می گفت نمی دانم آیا آن قوم نجات پیدا کردند یا هلاک شدند . و من - عکرمه - همواره برای او روشن می ساختم و او را بینا می کردم تا دانست که آنان نجات پیدا کردند . و ابن عباس حله ای بر من پوشاند .

( و د کتر محمود دامغانی مترجم کتاب طبقات مینویسد: جای شگفتی است که عکرمه چنین ادعائی داشته باشد که موضوع را برای ابن عباس روشن کرده است ، شاید ابن عباس برای آزمودن او چنین گفته است . )

مسلم بن ابراهیم از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می گفته است: عکرمه از داناترین مردم به تفسیر بود . فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی و قبیصه بن عقبه همگان از سفیان ثوری ، از عبدالملک بن ابی بشیر ، از عکرمه ما را خبر دادند که می گفته است: همراه ابن عباس از منی به عرفات می رفتیم . ابن عباس مرا گفت: امروز هم روزی از روز های تو است . من شروع به باز داشتن مرکب او و پرسیدن از او کردم و او هم بر من می گشود .

اسماعیل بن ابراهیم از ایوب ، از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است: گاهی بازار می رفتیم و می شنیدیم که مردی یک کلمه سخن می گوید و از همان یک کلمه پنجاه باب دانش برای من گشوده می شد .

اسماعیل بن ابراهیم از ایوب ، از عمرو بن دینار ما را خبر داد که می گفته است: جابر بن زید چند مسأله به من داد که از عکرمه پیرسم و شروع به گفتن این سخنان کرد که این عکرمه است ، این وابسته ابن عباس است ، این دریاست از او بپرسید.

اسماعیل بن ابراهیم از ایوب ما را خبر داد که می گفته است به من خبر دادند که سعید بن جبیر می گفته است: اگر عکرمه حدیث خود را از مردم باز دارد ، سواران بر شتران راهوار به سوی او خواهند رفت- شتران راهوار به سوی او رانده خواهد شد.

عبیدالله بن موسی از شیبان ، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است: از سعید بن جبیر شنیدم که می گفت: شما احادیثی را از عکرمه نقل می کنید که اگر من پیش او باشم خودش آن را نقل نمی کند. گوید: قضا را عکرمه آمد و همه آن حدیثها را برای سعید بن جبیر نقل کرد . گوید: همگان خاموش بودند ، سعید سخنی نگفت . و چون عکرمه بر خاست ، گفتند: نظرت چیست؟ سعید بن جبیر سی حدیث را شمرد و گفت: درست بود .

سلیمان بن حرب از حماد بن زید از ایوب ما را خبر داد که عکرمه می گفته است: اینهایی که پشت سرم مرا تکذیب می کنند چرا در حضورم مرا تکذیب نمی کنند؟ آری. اگر در حضور و رویاروی مرا تکذیب کردند ، در آن صورت به خدا سوگند که درست می گویند ، و تکذیب آنان صحیح است .

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که مردی به ایوب گفت: ای ابوبکر! عکرمه متهم بوده است . ایوب خاموش ماند و پس از اندکی گفت: ولی من او را متهم نمی دانسته ام .

عبدالله بن ادریس از اعمش ، از حبيب ما را خبر داد که می گفته است: عکرمه پیش عطاء و سعید آمد و احادیثی برای آن دو گفت. چون عکرمه رفت. به آن دو گفتم: آیا چیزی از احادیث او را ناشناخته و نادرست دیدید؟ گفتند: نه .

محمد بن سعد- مولف طبقات- می گوید از قول عبدالرزاق بن همام به من خبر دادند که می گفته است: معمر به ما گفت: از ایوب شنیدم که می گفت: قصد داشتم هر جا که ممکن باشد پیش عکرمه بروم. در حالی که میان بازار بصره بودم، مردی را سوار بر خری دیدم، و به من گفتند: این عکرمه است . مردم گرد او جمع شدند . من هم جلو رفتم و نتوانستم چیزی از او پیرسم . مسائل را فراموش کردم ، همچنان کنار خرش ایستادم. مردم شروع به پرسیدن از او کردند و من حفظ می کردم .

عبدالرزاق می گوید از پدر خود شنیدم می گفت: هنگامیکه عکرمه به جند آمد ( جند به فتح اول و دوم منطقه نی در شمال تعز بوده و فاصله اش تا شهر صنعا پایتخت یمن چهل فرسنگ است. ترجمه تقویم البلدان). طاوس یمانی او را بر شتر گزین خودش سوار کرد- آن را به او بخشید- او را گفتند شتر تر پسندیده ای به او بخشیدی و حال آنکه چیز اندکی هم او را بسنده بود . طاوس گفت: من دانش این برده را با این شتر خریدم .

محمد بن سعد میگوید: ابراهیم بن خالد ، از امیه بن شبل ، از عمرو بن مسلم نقل می کند که عکرمه پیش طاوس آمد . طاوس او را بر شتری راهوار سوار کرد که شصت دینار ارزش آن بود و گفت: آیا ارزش ندارد که دانش این برده را به شصت دینار بخریم؟

همچنین ابراهیم بن خالد از امیه بن شبل ، از معمر ، از ایوب نقل می کرد که چون عکرمه پیش ما آمد چندان مردم بر او جمع شدند که او ناچار بر پشت بام برده شد - تا بر ایشان مشرف باشد.

سفیان بن عیینه از قول ایوب نقل می کرد که می گفته است: نخستین بار که با عکرمه نشستیم چون در باره موضوعی پاسخ می داد، می گفت آیا پسندیده شما این چنین است ، و به این خوبی از عهده آن بر می آید .

عفان بن مسلم از حماد بن زید ، از ایوب ، از ابراهیم بن میسره ، از طاوس به ما خبر داد که می گفته است: اگر این برده وابسته ابن عباس از خدای بترسد و بخشی از احادیث خود را باز دارد ، شتران راهوار به سوی او رانده می شود

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است: کسی در باره نذری که برای معصیت شده باشد میان سعید بن مسیب و عکرمه آمد و شد داشت . سعید گفت: باید آن نذر را بر آورد . عکرمه گفت: نباید آن را بر آورد . مردی این گفته عکرمه را به سعید رساند . سعید گفت: این برده ابن عباس بس نمی کند تا آنکه برگردنش ریسمان افکنده شود و او را در شهر بگردانند . همان مرد این گفته سعید را به عکرمه رساند . عکرمه به او گفت: تو مرد نکوهیده ای هستی ، پرسید: چرا؟ گفت: مگر همان گونه که سخن او را به من رساندی ، سخن مرا هم به او برسانی ، به سعید بگو آن نذر برای خداست یا برای شیطان؟ اگر بگوید: برای خدا بدون تردید دروغ میگوید و اگر بگوید : برای شیطان بدون تردید کافر شده است.

عارم بن فضل از حماد بن زید ، از ایوب ، از یکی از دوستانش ما را خبر داد که می گفته است: همراه تنی چند کنار سعید و عکرمه و طاوس و گمان می کنم عطاء را هم نام برد نشسته بودیم . در آن روز نوبت نقل حدیث با عکرمه بود . همگان چنان خاموش بودند که گوئی پرند بر سر شان نشسته است . همینکه گفتار عکرمه تمام شد برخی از حاضران با انگشتان دست خود می شمردند که سی حدیث گفت و برخی با شگفتی سر خود را به این سو و آن سو می گرداندند و هیچ کس در هیچ چیز با او مخالفت نکرد جز اینکه چون موضوع ماهی را نقل کرد ، گفت آن ماهی بر کنار آب پا به پای آن دو حرکت می کرد ( درباره ماهی حضرت موسی و یوشع علیهما السلام است که موضوع آن در آیات ۶۰ الی ۶۲ سوره کهف آمده است.) سعید بن جبیر اعتراض کرد و گفت: من گواهی میدهم که از ابن عباس شنیدم می گفت: ایشان آن ماهی را در زنبیل خود حمل می کردند .

سلیمان بن حرب از جریر بن حازم ، از خالد بن صفوان ما را خبر داد که می گفته است: به حسن بصری گفتم: می بینی این بردهٔ ابن عباس- عکرمه - می پندارد که رسول خدا (ص) نبیذی را که در کوزه است حرام فرموده اند؟ حسن بصری گفت: به خدا سوگند که برده وابستهٔ ابن عباس راست گفته است و پیامبر اسلام (ص) آن را حرام فرموده اند. شبابه بن سوار از مغیره بن مسلم ما را خبر داد که می گفته است: هنگامیکه عکرمه به خراسان آمد . ابو مجلز گفت: از او درباره جلاجل حاجیان بپرسید که چیست. ( جلاجل جمع جلاجل به معنی زنگوله است که بر گردن مرکوب می آویخته اند و به معنی حرکت همراه با نشاط و چابکی نیز می باشد. ) گوید: چون از عکرمه پرسیدند ، گفت: در این سر زمین چنین پرسشی مطرح نیست . مقصود حرکت حاجیان از عرفات به سوی مشعرالحرام است . چون پاسخ او را به ابو مجلز گفتند، گفت: راست گفته است.

شبابه بن سوار از ابوالطیب موسی بن یسار ما را خبر داد که می گفته است: هنگامیکه عکرمه از سمرقند می آمد دیدمش که بر خری سوار بود و دو جوال آکنده از ابریشم - پارچه های ابریشمی - همراهش بود که حکمران سمرقند به او جایزه داده بود. غلامی هم با او بود. گوید: شنیده ام که از عکرمه پرسیده اند: چه چیزی تورا به این سرزمین آورده است؟ پاسخ داداست: نیازمندی.

شبابه بن سوار از شعبه ، از عمران بن حدیر ما را خبر داد که می گفته است: عکرمه را دیدم در حالیکه عمامه اش پاره و فرسوده بود. گفتم: اجازه میدهی این عمامه ام را به تو بدهم؟ گفت: ما جز از امیران هدیه نمی پذیریم. عبدالوهاب بن عطاء عجلی از عمران بن حدیر ما را خبر داد که می گفته است: من و مردی دیگر پیش عکرمه رفتیم ، بر سرش عمامه ای پاره دیدیم . همراه من او را گفت: این چه عمامه ای است؟ ما عمامه هائی داریم - پیشکش دهیم - عکرمه گفت: از مردم چیزی نمی گیرم، از امیران می گیرم. من این آیه را خواندم . ( بل الانسان علی نفسه بصیرة . )

ترجمه : آری . آدمی بر جان خویش بیناست . آیه ۱۴ سوره هفتاد و پنجم - قیامت - عکرمه خاموش ماند . من گفتم: حسن بصری گوید: ای آدمی زاده! کردار تو سزاوار تر به تو است . گفت: آری حسن راست گفته است.

محمد بن سعد میگوید: از امیه بن خالد برای من نقل کردند که می گفته است از شعبه شنیدم که می گفت : خالد حذاء می گفته است: آنچه که محمد بگوید از ابن عباس برایم نقل شده از عکرمه شنیده است که او را به روزگار مختار در کوفه دیده است .

موسی بن اسماعیل از ابومضمر غسان بن مضمر ، از سعید بن یزید ما را خبر داد که می گفته است: پیش عکرمه بودیم. گفت: شما را چه شده است که چنین بینوا شده اید؟ حجاج بن محمد گوید: از شعبه، از قول خالد حذاء شنیدم که میگفت: عکرمه را دیدم که موهای خود را با حنا رنگ میکرد .

عبدالله بن موسی از حسن بن صالح ، از سماک ما را خبر داد که میگفته است: در انگشت عکرمه انگشتی زرین دیدم . فضل بن دکین از فطر ما را خبر داد که می گفته است: بر تن عکرمه حله ای ذنبی دیدم . فضل بن دکین از عصام بن قدامه ما را خبر داد که می گفته است: عکرمه در جبه ای سپید بدون آنکه پیراهن و رداء و ازار بر تن داشته باشد بر ما پیشمازی می کرد .

سلیمان بن حرب و عارم بن فضل هر دو از حماد بن زید ، از ایوب ما را خبر داد که می گفته است: مردی از عکرمه پرسید: ای ابو عبدالله! چگونه ای - چگونه شب را به صبح آوردی؟ - عارم گوید: عکرمه پاسخ داد: بسیار بد که گرفتار گری و بواسیرم . سلیمان گوید: عکرمه گفت: به بدی . و سلیمان خود توضیح می دهد که عکرمه گرفتار جرب و بواسیر بود . موسی بن اسماعیل از هارون اعور ما را خبر داد که می گفته است: شنیدم که یعلی بن حکیم می گفت: به عکرمه گفته شد . چگونه ای؟ گفت: بسیار بد. به او گفته شد: ای ابا عبدالله چرا چنین می گویی؟ گفت: خداوند فرموده است: ( و نلوکم بالشر والخیر فتنة . )

ترجمه: شما را به بدی و خوبی می آزمائیم . آیه ۳۵ سوره بیست و یکم انبیاء . محمد بن عمر واقدی گوید: دختر عکرمه مرا خبر داد که عکرمه به سال یکصد و پنج هجری و به هشتاد سالگی در گذشته است .

محمد بن عمر واقدی گوید: خالد بن قاسم بیاضی مرا خبر داد که عکرمه و شاعر نامی کثیر عزه در یک روز به سال یکصد و پنج هجری در گذشتند و من خود هر دو جنازه را دیدم که بعد از ظهر در محل جنازه ها بر آنها نماز گزارده شد و مردم می گفتند امروز فقیه تر و شاعر تر مردم درگذشتند .

گوید: کس دیگری غیر از خالد بن قاسم بیاضی ما را خبر داد که مردم از اتفاق افتادن مرگ آن دو در یک روز آن هم با اختلاف عقیده آن دو با یکدیگر شگفت کردند . دربارهٔ عکرمه گمان برده می شد که عقیدهٔ خوارج را دارد و با یک نگاه به نامحرم افراد را تکفیر می کند ، و کثیر شیعه ای بود که به رجعت اعتقاد داشت . عکرمه از ابن عباس و حسین بن علی و عایشه و ابو هریره روایت نقل کرده است .

ابو نعیم فضل بن دکین گفته است: عکرمه به سال یکصد و هفت در گذشته است و کس دیگری جز او گفته است به سال یکصد و شش در گذشته است .



میگرد، هنگامی که رسول خدا به مدینه بودند، علی(رض) با پیامبر گفتگو کرد، که چرا این دختر عموی خود را که یتیم است، یکه و تنها میان مشرکان رها کنیم؟ پیامبر(ص) علی را از بیرون آوردن آن دختر از مکه نهی نفرمود، و علی(رض) دختر حمزه با خود از مکه آورد، زید بن حارثه که پیامبر(ص) به هنگام عقد برادری میان مهاجران او را برادر حمزه قرار داده بودند، و همو وصی حمزه هم بود، گفت: من برای سرپرستی او از همه سزاوارترم، که دختر برادر من است، و چون جعفر بن ابی طالب این سخن را شنید، گفت: خاله جایگزین مادر است، و چون خاله او که اسماء بنت عمیس است، همسر من است، من به سرپرستی او سزاوارترم. علی(رض) گفت: شگفت است که می بینم، در این باره ستیز میکنید، این من بودم، که او را از میان مشرکان بیرون آوردم، و شما هم که از لحاظ نسب به او نزدیک تر از من نیستید، در اینصورت من به سرپرستی او از شما سزاوارترم.

پیامبر(ص) فرمودند: من در این باره میان شما داوری میکنم. زید تو آزاد کرده و وابسته خدا و رسول خدائی، و علی تو برادر و یار منی، و تو جعفر! از لحاظ خلق و خوی شبیه منی، و تو ای جعفر! سزاوارتر به سرپرستی اوئی که خاله اش همسر تو است، و نمی توان زنی را بدون اجازه خاله و عمه اش در صورتیکه خاله و عمه او همسر آن شخص باشد، به همسری گرفت، و بدینگونه فرمان سرپرستی او را به جعفر دادند. واقدی می گوید: جعفر در این هنگام برخاست، و شروع به گردیدن بر گرد پیامبر کرد، پیامبر پرسیدند، ای جعفر! این چه کاری است؟ گفت: ای رسول خدا! هرگاه نجاشی کسی را خوشنود میکرد آن شخص بر میخواست و گرد او می گردید.

به پیامبر(ص) گفته شد، او را به همسری برگزینید. فرمودند: او دختر برادر شیری من است. رسول خدا دختر حمزه را به همسری سلمه بن ابی سلمه درآوردند، و میفرمودند: آیا پاداش سلمه را داده ام؟

الاصابه صفحه ۱۶۳۷

اسدالغلبه جلد نهم صفحه ۱۹

حیة الصحابیات صفحه ۶۰ و ۶۱

لغت نامه دهخدا جلد سوم صفحه ۳۳۱۴

ترجمه فارسی صحیح البخاری جلد سوم صفحه ۲۲۶ و ۲۶۸ و جلد چهارم صفحه ۵۷۶ و ۵۷۷ و جلد

ششم صفحه ۴۶

طبقات ابن سعد جلد چهارم صفحه ۴۷ و جلد هشتم صفحه ۱۶۳ و ۱۶۴

---

مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت زبیری به ما خبر داد که عکرمه عقیده خوارج را داشت . یکی از والیان مدینه به جستجوی او بر آمد . عکرمه در خانه داود بن حصین پنهان شد و همان جا در گذشت . گوید : عکرمه مردی پر حدیث و دانش و دریایی از دریا ها بود است . با این همه به حدیث او استناد نمی شده است و مردم درباره او سخن می گفته اند .

تهذیب التهذیب جلد چهارم از صفحه 161 الی صفحه 166

البدایه والنهایه جلد پنجم از صفحه 258 الی صفحه 263

طبقات ابن سعد جلد پنجم از صفحه 397 الی صفحه 404

الجرح والتعديل جلد هفتم از صفحه 10 الی صفحه 13

لغت نامه دهخدا جلد دهم صفحه 16019 و 16020 به نقل از اعلام زرکلی ، تاریخ سیستان و ابن خلکان

حلیة الاولیاء جلد دوم صفحه 17 ، 18 و 19

الکاشف جزء دوم صفحه 270

تقریب الثقات صفحه 567

تقریب التهذیب صفحه 35